



آدولف هیتلر

دیکتاتور آلمان نازی



نویسنده : برندا هاوگن

ترجمه ی پشتو: حزب الله اتل

برگردان به پارسی- دری : دوكتور حبيب "نظيم"

شهر فیض آباد- بدخشان

حمل ۱۳۹۸

فهرست مطالب

2	مقدمه ی از مترجم پارسی - دری
3	جهان معاصر
4	فصل اول
4	بسوی جهانی شدن
5	صفحه ای از بازی المپیک، 1936 میلادی
7	فصل دوم
7	خشمگین شدن
7	کلارا پولتسل
7	مادر هیتلر، 1860-1907 میلادی
10	فصل سوم
10	ناکامی در "وین"
12	فصل چهارم
12	عساکر جرمنی
15	فصل پنجم
15	ورود به سیاست
20	فصل ششم
20	به قدرت رسیدن
23	فصل هفتم
23	دیکتاتور آلمان
28	فصل هشتم
28	جنگ با جهان
28	جنگ جهانی دوم آغاز شد
28	نشان آشکار کردن یهود
31	فصل نهم
31	بسوی شکست
33	فصل دهم
33	مرگ یا زندان
38	زندگی آدولف هیتلر
38	سالهای 1900 میلادی
38	سالهای 1910 میلادی
38	سالهای 1915 میلادی
38	سالهای 1935 میلادی
39	سالهای 1940 میلادی
44	منابع و مأخذ

مقدمه ی از مترجم پارسی - دری

تقریباً دو سال (و) اندکی قبل، از دانشگاهی که در آن علوم پزشکی فرا می‌گرفتم، به دانشگاه دیگری تغییر مکان دادم... و آن زمانی بود که شاید برای چند صدمین بار اسم و خصوصیات کتابخانه ی ناصرخسرو در کابل را می‌شنودم. این تعریف و تمجید از مرکز مذکور مرا واداشت تا سری به آنجا بزنم، به جایی که بعد از اولین بار دیدار اش، مرا مشتاق خود و متنفذ از فراقش گردانید. اکثر ساعات روزم را که در آن مکان بودم چون لحظات کوتاه سپری مینمودم و در آن لحظات کوتاه بر علاوه ی ورق زدن کتب های مربوط به مسلک و دانشگاه ام، به مشاهده ی کتب دیگر نیز میپرداختم که در این میان کتاب 1331 صفحه ای با خطوط ریز تحت عنوان "ظهور و سقوط رایش سوم" اثری از ویلیام شایرر و ترجمه ابوطالب صارمی جلوی چشمم قرار گرفت. من هم با دیدن تصاویر آدولف هیتلر (کسی که من هم مانند دیگران در باره دیدگاه ها و نظام اش چیزهای کم و بیش از دیگران شنیده بودم) علاقه گرفتم و با عجله شروع به مطالعه ی آن کردم...

در پیشگفتار این کتاب، ویلیام شایرر مینویسد:

" گرچه من در نخستین نیمه دوران زودگذر رایش سوم¹ در آلمان زندگی و کار می‌کردم و مستقیماً ناظر عملیات هیتلر برای تحکیم دیکتاتوری اش بودم- دیکتاتوری بر آن ملت بزرگ اما مرموز که سرانجام به واسطه آن به جنگ و کشور گشایی سوق داده شد- اگر پس از جنگ جهانی دوم واقعه بی نظیری در جهان روی نداده بود، شاید آن تجربه شخصی مرا وادار به نوشتن این کتاب نمی کرد."

او این واقعه بی نظیر را تصرف محرمانه ترین اسناد دولت آلمان و تمام شعبات آن از جمله وزارت خارجه، ارتش و نیروی دریایی، حزب ناسیونال سوسیالیست و پلیس مخفی هایش همیملر میداند.

شایرر علاوه بر آن مستند بودن و از روی مدرک بودن کتاب خود اطمینان داده و تصویری بودن نوشته هایش را رد میکند.

به هر ترتیب، من این را درک کرده بودم که مطالعه ی کتابی با داشتن آن تعداد صفحات و اندازه ی کوچک خطوط، بر علاقمندانی که مسلک شان علوم بشری و اجتماعی نیست ولی میخواهند که علومات مختصر و جامع را داشته باشند، وقتگیر و گسیل کننده خواهد بود؛ یکی از ان افراد من خود را یافتم و این دریافت مرا تشویق به پیدا کردن کتابی دارای صفحات کم و محتویات جامع کرد. با جستجو در کتابخانه های شهر کابل، بالاخره کتابی را تحت عنوان "آدولف هیتلر، د نازی جرمنی دیکتاتور" به دستم آمد که با مطالعه ی آن دانستم "کتابیست قابل مطالعه و مفید!"

چون کتاب مذکور به زبان پشتو ترجمه شده بود و میدانیم که "بخش مهم آموختن علم آن است که به دیگران هم بیاموزانیم(انتقال بدهیم)"؛ من هم خواستم ترجمه ی فارسی اش را خدمت دوستان و علاقمندانی که زبان پشتو را نمیدانند و یا متن انگلیسی کتاب مذکور را نمیتوانند به هر دلیلی بدست بیاورند، تقدیم نمایم. امید است برای آنانی که مطالعه میکنند مفید واقع شود.

با احترام

دوکتور حبیب نظیم

¹ معنی Reich، " آلمان" و " حکومت آلمان" است. رایش اول امپراتوری مقدس رم(غربی) است که در قرن نهم میلادی در اروپای مرکزی تأسیس شد و قسمت اعظم آنرا کشور هایی آلمانی زبان تشکیل می دادند و خاندان های پسرورگ بر آن حکومت می کرد. رایش اول در 1806 از بین رفت.

رایش دوم امپراتور آلمان بود که از 1871 تا 1919 دوام داشت. رایش سوم حکومت هیتلر است که از 1933 تا 1945 مستقر بود. در فاصله رایش دوم و رایش سوم در آلمان حکومت جمهوری برقرار بود. این حکومت از 1919 تا 1933 زمام امور را در دست داشت و به جمهوری وایمار Weimar مشهور شد.

جهان معاصر

از سال 1900 میلادی تا امروز در عالم بشریت تغییرات بزرگی رونما گردیده است. در این دوره باورهای سیاسی جدید باعث به میان آمدن جنگ های جهانی گردیدند. فاشیسم و کمونیسم باعث از همپاشی و دیموکراسی باعث یکجا شدن تعدادی از ممالک گردید. این تغییرات بنیادی باعث گشایش راه نظری و عملی برای آزادی فردی، مذهبی- رسم و رواج، علم، پیشرفت و صنعت گردیدند. این تغییرات درک سیاست های جهانی و روابط بین المللی را حتمی کرد. فضای فکری جهان معاصر بر این باور استوار میباشد که اقتصاد جهانی (کشور ها را) نسبت به هر وقت دیگر نزدیکتر ساخته است.



فصل اول

بسوی جهانی شدن

در سال 1936 میلادی توجه جهان بسوی جرمنی میزول گردید، شهر برلین پایتخت کشور مذکور میزبان بازی های تابستانی و زمستانی المپیک بود، مگر نخست وزیر جرمنی، آدولف هیتلر چندان علاقمند این بازی ها نبود. مسابقات جهانی صرف سبب میشدند تا پاک نژاد ها و سبز چشمان آریایی و جرمنی (به گفته هیتلر) با آنانی یکجا شوند که به نظر او از پست فطرت ترین و عقب مانده ترین افراد جهان بودند.

وزیر اطلاعات او " جوزف گوبلز " استدلال میکرد که بازی های المپیک برای جرمنی به سطح جهان فرصت مناسب را مساعد میسازد. او گفت؛ این مسابقات به جهان نشان خواهند داد که در مورد نجابت ورزشکاران آریایی نظر هیتلر بجا بوده و عظیمت جرمنی را ثابت خواهد ساخت. قرار بود این مسابقات از طریق تلویزیون ملی جرمنی نیز برای اولین بار پخش شود که به اینطور تعداد تماشاچیان چندین برابر میشد. قرار بود در پرده های تمام سینما ها و تیاتر ها این مسابقات نمایش داده شود، تا هموطنان اش در هر جا بطور رایگان بتوانند تماشاگر این بازی باشند. هیتلر کاملاً خاطر جمع بود.

کار تزئین یک ورزشگاه بزرگ آغاز شد که در عین حال گنجایش صد هزار تماشاچی را داشت. هیتلر گفت: " اگر قرار باشد که جرمنی میزبان تمام جهانیان شود، این کشور با عزت و احترام کامل از ایشان پذیرایی خواهد کرد."

هرچند برای هیتلر اطمینان کامل داده شده بود که این مسابقات در جرمنی برگزار خواهند شد و دیگر به اطمینان دادن نیازی دیده نمیشود، مگر باز هم کسانی بودند که مخالفت میکردند. کمیته ی جهانی المپیک قبل از به قدرت رسیدن هیتلر در سال 1931 میلادی فیصله کرده بود که برلین میزبان آینده ی این بازی ها خواهد بود. اوضاع آن زمان در جرمنی طور دیگری بود.

هنگامیکه در 30 جنوری سال 1933 میلادی هیتلر نخست وزیر جرمنی- یعنی فرد دوم مملکت شد، به تغییرات یکجانبه ی بزرگ پرداخت.

او تمام حقوق اساسی مدنی مانند آزادی بیان و مطبوعات را از بین برد. در ماه مارچ اولین اردوگاه زندانیان سیاسی در جنوب جرمنی در منطقه ی " داخائو " ساخته شد؛ در ابتدا این اردوگاه برای مخالفین نظریات هیتلر اختصاص داده شده بود اما بعداً یهودیان بطور اختصاصی از جامعه جدا میشدند، در این اردوگاه زندانی ولت و کوب میگرددند. خارج از اردوگاه نیز یهودیان به انواع دیگر اذیت میشدند مانند محرومیت شغلی، اخراج از وظیفه و محروم شدن از حقوق شهروندی. قبل از مسابقات المپیک، در " داخائو " بیشتر از هفتاد یهودی کشته شدند؛ در هر هفته دو نفر.

مردم ممالک دیگر از این اوضاع اطلاع داشتند، افراد زیادی کوشیدند تا کشورهای شان این مسابقات المپیک را تحریم کند. با این همه بر اساس پلان گذشته که در میان 49 کشور بی مانند شناخته میشد، مسابقات برگزار شدند. ایالات متحده ی امریکاه یکی از این کشور ها بود و بعد از آن جرمنی نیز تیم بزرگی داشت.



جهانیان میخواستند ببینند که هیتلر این سابقات را چگونه مدیریت میکند؟

آیا در تیم جرمنی برای یهودیان نیز سهم داده خواهد شد؟

در این زمان حضور یهودیان جرمنی در فروشگاه ها، رستوران ها، حوض ها، کلب های ورزشی، مراکز بازی اسکی، سواحل و بعضی ساحات دیگر منع اعلان شده بود.

جهانیان میخواستند ببینند که با دیگر ورزشکاران جهان چگونه رفتار میشود؟

در تیم امریکاه 16 نفر سیاه پوست حضور داشتند که هیتلر آنها را مانند یهودیان، مدیون انسانهای دیگر میشمرد.

این واضح است که برای یهودیان در تمام جرمنی قانون متفاوت از دیگران بود. تعصب با یهودیان روا دانسته میشد، در لوحه های نصب شده در جاده ها و شاهراه، برای یهودیان جملات تحقیرآمیز و ناسزار نوشته میشد و آنها از تجارت منع شده بودند. مسؤولین کمیته ی جهانی المپیک خواستار دور ساختن لوحه های مذکور در جریان برگزاری بازیهای جهانی المپیک گردیدند تا مردم کشور های دیگر آنها نبینند. در اوایل هیتلر با برکناری این لوحه ها مخالفت نشان داد و گفت: "جرمنی حق دارند احساسات خود را تبارز دهند." مگر بعداً اعضای کمیته ی المپیک شرط گذاشتند که یا لوحه ها دور ساخته میشوند یا مسابقات لغو میگردند. اینجا بود که هیتلر مغلوب شد.

هیتلر حکم داد که از تمام شاهراه لوحه های محقر یهودیان دور شوند، که به این ترتیب افراد زیادی برای تماشای این بازی ها (به جرمنی) آمدند. با آغاز بازی ها در شهر برلین ازدحام مردم بیشتر شد و پرچم های المپیک در اطراف و اکناف شهر و فراز ساختمان ها نصب گردیدند. گروپ بزرگ موسیقی، هیتلر را به میدان ورزشی خوش آمد و مردم جرمنی نیز او را استقبال کردند. در هنگام دراز کردن دستان بسوی او، ناگهان یک صدا بلند شد که میگفت: "هایل هیتلر!"، "زنده باد هیتلر!".

آن لوحه هایی که شعار یهود ستیزانه را در بر داشتند و در شاهراه نصب بودند.

هرچند جرمنی در این مسابقات در مقایسه با سایر کشور ها مدال های زیادی را کسب کرد، ولی قهرمان این بازی ها "جسی اوونز" شد. این بازیکن سیاه پوست امریکایی چهار مدال طلا گرفت. با پیروزی اوونز، سیاه پوستان دیگری هم مشتاق قهرمانی بودند؛ مگر هیتلر به رئیس سازمان جوانان جرمنی "بالدور فون شیراخ" گفت: "امریکایی ها باید بشرمند که عموهای سیاه پوست شان برایشان مدال میگیرند!".

در ابتدا هیتلر به برندگان مسابقات دست میداد مگر از دیدار با اوونز خودداری کرد. هنگامیکه به هیتلر گفته شد یا به تمام برندگان دست بدهد یا به یکی هم نه، او گزینه ی دوم را انتخاب کرد. او به فون شیراخ گفت: "آیا واقعاً فکر میکنی که من اجازه میدهم در هنگام دست دادن با یک عمو سیاه پوست عکس من گرفته شود؟".



صفحه ای از بازی المپیک، 1936 میلادی

با وجود رفتارهای هیتلر، بازی های المپیک در جرمنی توجه جهان را بیشتر به جرمنی مبذول کرد. جرمنی خود را به عنوان یک دوست و متکی بخود نشان داد و در همین سال "ویلیام شاپرر" خبرنگار خارجی در خاطرات خود نوشت: "من از این میترسم که نازی ها در تبلیغات سیاسی خود کامیاب نشده باشند. اول اینکه این بار مسابقات به گونه ای برگزار گردیدند که قبل از این برگزار نشده بودند، این کار باعث خشنودی ورزشکاران گردیده بود. دوم اینکه نازی ها بشکل مجموعی و تجار بزرگ بشکل خصوصی در این مسابقات بطور گسترده اشتراک داشتند."

در هنگام مسابقات، یهودان جرمنی برای یک مدتی از اذیت در امان بودند، هر زمانیکه این مسابقات خاتمه یافتند صلح و آرامی نیز به پایان رسید. همزمان با ختم مسابقات، «سروان ولفکانگ فورستتر» که یک یهودی و رئیس یک بخش نظامی المپیک بود از وظیفه اش برکنار گردید. فورستتر یک روز بعد خودکشی کرد. گرتل برگمان یک خانم یهودی دیگر که قبلاً در المپیک برای جرمنی مدال کسب کرده بود، از تیم ملی اخراج گردید. برگمان در سال 1937 زادگاه اش را ترک و برای رهایی از آزار به امریکاه مهاجر گشت.



مانند برگمان، یهودیان بسیاری بعد از مسابقات به کشورهای دیگر فرار کردند. اما تمام شان آنقدر خوشبخت نبودند (که بتوانند فرار کنند). بالاخره بیشتر از شش میلیون یهودی که بیشتر شان مغاک نشین، معلولین، آسیب دیدگان جسمی و روحی بودند؛ آنانی را که هیتلر لایق زنده بودن نمیدانست، در زمان حکمفرمایی او قتل عام شدند.

رئیس اتحادیه ی ورزشکاران آماتور² جریمایا ماهونی سعی کرد تا ایالات متحده ی امریکاه را قانع کند که برای کاهش فشار بر یهودیان، بالای جرمنی فشار بیاورد.

او خواست تیم المپیک امریکاه در سال 1936 میلادی برلین را تحریم کند، مگر رئیس کمیته ی المپیک امریکاه ایوری براندیج با این نظریه مخالفت کرد و گفت که سیاست هیچگاه با ورزش خلط گردیده نمیتواند. بالاخره براندیج غالب شد و امریکاه در بازی های المپیک اشتراک ورزید.

² واژه آماتور یا غیر حرفه‌ای از زبان فرانسوی گرفته شده است. در زبان فرانسوی قدیم، «amator عاشق» معنی می‌داد. در زبان لاتین این واژه را amatorem می‌گفتند که «عاشق» معنی می‌دهد. این واژه را تقریباً تمام جهان می‌دانند در فرهنگ بشری جهان آماتور چنین مفهوم می‌دهد.

1. شخصی که یک فعالیت مثلاً «سپورت موزیک نویسندگی آواز خوانی و غیره» را به قصد لذت بردن اجرا کند نه به قصد پول و ماهر شدن آماتور است.
2. فرد که چیزی را به ذوق شوق و علاقمندی مطالعه و تعقیب نماید و از آن طریق به شهرت و به مقصد رسد آماتور گویند.
3. مطالعه و علم بدون پرداخت را که در آن مقاصدی نهفته باشد آماتور می‌گویند.
4. اشتغال به یک هنر بدون آموزش رسمی که ذوقاً تعقیب شود و این ذوق خاص برای پول نباشد آماتور گویند. آماتور می‌شود منفی یا مثبت باشد. مثلاً جوانان شجاع که مهارت در جنگ دارند بمنظور دفاع از چیزی در جنگها شرکت می‌نمایند. اکثر نقاشان، بازیگران سینما، موزیک نوازان، آواز خوانان یا ورزشکاران آماتور دارای آموزش رسمی نیستن و شغل دیگری دارند، ولی غرض از انجام آن، شهرت، خدمت به دیگران یا خدمت به خود فعالیت می‌باشد. اگر این فعالیت‌ها، مختص بمنظور بدست آوردن پول نباشد، آماتور گفته می‌شود.
5. شخص بی تجربه و غیر ماهر که یک فعالیت خاص را بمنظور تفریح یا خدمت رایگان پیش می‌برد آماتور است.

فصل دوم

خشمگین شدن

آدولف هیتلر در بیستم اپریل سال 1889 میلادی در یک شهرک مرزی برآونائو ام ان (Braunau am Inn) در آستان اوبراسترایش میان اتریش و جرمنی به دنیا آمد. نام خانوادگی او (او ان) هم یک موضوع جنجالی است.



«ماریا شیکلگروبرو»، مادرکلان آدولف هیتلر در سال 1837 میلادی در 24 سالگی پدر آدولف، آلویس را به دنیا آورد. پنج سال بعد او با مرد دیگری بنام گئورگ هیدلر ازدواج کرد. زمانیکه در سال 1849م. ماریا فوت کرد، آلویس با برادر هیدلر و خانواده اش زندگی میکرد. زمانیکه آلویس به 19 سالگی رسید، گئورگ نیز فوت کرد.

آلویس در 39 سالگی تصمیم گرفت تا خود را به عنوان پسر گئورگ هیدلر در اسناد محلی ثبت کند که به این ترتیب آلویس شیکلگروبرو رسماً به آلویس هیتلر تبدیل شد. این اسم گاهی در جرمنی «هوتلر» نیز تلفظ شده است.

در آن زمان که آلویس شاگرد یک بوت دوز بود، پیشرفت و در (ان, Inn) در منطقه ی ساحلی بروننا، مباشر تجاری و داد و ستد شد. هنگامیکه نامبرده 47 سال داشت و دو خانم قبلی اش فوت کرده بودند، با کلارا پولتسل که بیست ساله بود ازدواج کرد و هنگامی که در 1885 ازدواج کردند، کلارا از قبل باردار بود.

کلارا پولتسل

مادر هیتلر، 1860-1907 میلادی

دیری نگذشت که کلارا و آلویس والدین دو طفل شدند. پسر سوم شان اما بیشتر از چند روز نپایید. با مرگ این نوزاد، خانواده ی هیتلر با فاجعه ی دیگری مواجه شدند. دو طفل شان در اثر یک بیماری میکروبی که (دیفتیری) خوانده میشد، مبتلا شدند و یکی هم از آن جان سالم بدر نبرد. هنگامیکه کلارا، طفل چهارم اش (آدولف هیتلر) را در بیستم اپریل 1889 م. متولد کرد مظطربود که نشود این پسر اش را هم بیماری کشنده ای از او بگیرد. همواره بخاطر آدولف مشوش بود. کلارا با آدولف محبت زیاد داشت و برای مراقبت از او توجه خاصی میکرد. با وجود اینکه فرزندان دیگر اش (آدموند و پائولا) هم برایش بسیار عزیز بودند. آلویس در تربیت آدولف سخت میکوشید و از او امید فراوان داشت. پائولا بعداً نوشت: «یگانه برادرم آدولف بود که همواره پدرم را خشمگین میکرد و حساب و کتاب اش تصفیه نبود، مگر طرف دیگر مادرم بود که او را ناز میداد و آنچه را پدرم نمیتوانست به خشم بگیرد، مادرم به محبت و مهربانی (از او) بدست می آورد».

آدولف در شش سالگی شامل مکتب شد و معلوم گردید که او یک شاگرد لایق است. او با مطالعه علاقه داشت. به داستانهای سرخ پوستان علاقه ی زیاد داشت. به شکل اختصاصی با هنر نقاشی علاقه ی فراوان داشت. مضمون تاریخ هم جوابگوی مقداری از کنجکاوی هایش بود؛ مگر قبل از آغاز سال تعلیمی جدید پدر اش متقاعد شد و با خانواده اش یکجا به یک مزرعه ی کوچک در لئوندینگ کوچ کردند.

هیتلر با پدر اش آلوئیس هیتلر

آلوئیس میخواست که آدولف قدم های او را تعقیب و در اتریش کارمند دولت شود. آدولف دقیق نمیدانست که میخواهد چه شود، مگر این را میدانست که نمیخواهد مانند پدر اش کارمند دولت شود. آلوئیس باز هم به تشویق او ادامه میداد. برای اینکه پسرش از کار خود لذت ببرد برایش قصه میکرد، مگر آدولف به این قصه ها توجه چندانی نمیکند.



آدولف بعداً در این مورد چنین مینویسد: " دلم تنگ میشد و دهنم باز و بسته میگردید. به این فکر می کردم که در کار دفتر مانند یک بندی می نشینم . دیگر اختیار خود را نخواهم داشت و به زور بخش بزرگی از عمرم را با سیاه کردن اوراق سفید سپری خواهم کرد؟! "

آدولف امیدوار بود تا هنرمند شود مگر این تصمیم او پدر اش را خشمگین میکرد، ولی آدولف در مقابل میگوید: " پدرم مرا چنان منع میکرد که حتی در قلبم یک امید کوچک را در دلم راه داده نمیتوانستم. من یک قدم جلو گذاشتم و گفتم که هرگاه چنین باشد، من دیگر درس نمیخوانم! "

او چنین میکند، در سن دوازده سالگی نفرت او از مکتب شروع شد و معلمین دلیل آنرا عدم همکاری میدانستند، ولی خود آدولف چنین وضاحت میدهد: " آن زمان یک چیزی که بسیار واضح بود این بود که با معلمین همکاری نداشتم، آنچه که مورد علاقه ام بود آنرا یاد میگرفتم، بطور خاص مسائلی را که فکر میکردم بعداً برای یک نقاش شدن به من کمک میکنند و چیزی که برایم مهم جلوه نمیکردند خودم را از آنها دور نگه میداشتم. "

پدر آدولف در سوم ماه جنوری سال 1903 م. فوت کرد. آدولف که آن زمان 13 ساله بود، برای تعیین آینده اش آزادی کسب کرد. با وجود رفتن به مکتب، بیشتر وقت خود را در خانه با مطالعه و نقاشی سپری میکرد.



هیتلر در میان همصنفیان اش، زمانی که در صنف چهارم بود، 1899 م. از راست در قطار اول، شخص پنجم.

در 16 سالگی، مادر اش را قانع کرد تا اجازه دهد که مکتب را ترک کند. مدتی را بیکار بود و تمام وقت اش را به مطالعه و نقاشی اختصاص داد. شبها به برنامه های موسیقی و تئاتر میرفت.

آدولف داستانه‌های مملو از عظمت و عزت در مورد اسطوره‌های جرمنی را خوش داشت. بالاخره به دنبال آن امیدهایش شد که پدرش میخواست او را از آنها منع کند قصد کرد که هنرمند شود.

واژه ی آنتی سمیتیزم (ضدیت با یهودیت یا یهود ستیزی) برای اولین بار بوسیله ی یکتعداد از تحلیل گران سیاسی که میخواستند یهود از تمام حقوق اجتماعی بی بهره شود، در روزنامه های جرمنی بکار رفت. این اصطلاح بسیار زود در کشور های دیگر نیز مشهور شد. از همان روز تا اکنون این لغت برای ضدیت با یهود بکار میرود. حتی یکتعداد یونانیان به دلیل اینکه یهودیان خدای واحد را نمیپذیرند، آنها را خوش ندارند.

فصل سوم

ناکامی در "وین"

آدولف هیتلر در سال 1907 م. در هژده سالگی در پایتخت اتریش شهر لئوندینگ به اکادمی هنرهای زیبا رفت. او میخواست در امتحان شمولیت در دانشکده ی نقاشی عمومی اشتراک کند؛ هرچند در این زمان مادر اش از بیماری سرطان سخت رنج میبرد با آن هم او را تشویق تا بخاطر اشتراک در امتحان برود. هیتلر سفر اش را آغاز کرد و فکر میکرد که اشتراک در امتحان دانشکده ی مذکور مثل آب خوردن برایش آسان باشد.



او گول خورده بود. کسانی که امتحان می گرفتند تقاضای او را همینقدر میدانستند که در امتحان طراحی اشتراک کند، مگر چون نتوانست تصاویری بسیاری را ترسیم کند، برایش پیشنهاد گردید تا به دانشکده ی انجیری برود، مگر هیتلر به امید هایش متعهد باقی ماند. او هنوز هم تصور میکرد که او یک نقاش خوب شده میتواند اما در دانشکده ی انجیری نمیتواند دروس تخیلی را یاد بگیرد و هیتلر، با این شکست، سخت نا امید شد و دوباره رایبی خانه شد تا مراقب مادر بیمار اش باشد. به او گفت که در امتحان کامیاب نشده

است. کلارا در 21 دسمبر سال 1907 فوت کرد و مرگ اش تمام پلانیهای هیتلر را برهم زد. بعداً هیتلر در این مورد مینویسد: "وفات مادرم تمام خیالات بلندم را ویران کرد... این حادثه خاصاً برای من جانگداز بود. پدرم برایم قابل احترام بود، اما با مادرم محبت بسیاری داشتم."

هیتلر در فیروری سال 1908 به "وین" برگشت و با دوست نزدیک اش بنام آوگوست کوبیستک که موسیقی می آموخت، در خانه ای زندگی میکرد. هیتلر به نقاشی دوام داد و یک بار دیگر در دانشکده ی هنرها ثبت نام کرد، مگر اینبار هم نقاشی هایش به حدی خوب نبودند که بتواند حتی حق اشتراک در امتحان را کسب کند.

هیتلر احساس کمی کرد. از باعث ناکامی برای بار دوم در امتحان، سخت شرمند و بدون اینکه کسی را خبر کند از خانه رخت سفر بست. برای یک مدتی خانه ای را کرایه کرد، مگر بالاخره زندگی اش به کنار جاده رسید.

در سال 1909 م. هیتلر برای تکافوی ضروریات زندگی اش به مزدوری و مزدگیری پرداخت و حتی گاه گاهی گدایی نیز میکرد. با لباسهای پینه دار، کتیف و بوناک در پارک ها و محل های اختصاص یافته برای افراد مجرد زندگی میکرد. او بعداً در این مورد مینویسد: "هنوز هم که آن مسافری ها، کثافت ها، پناه گاه ها و محلات بود و باش به یادم می آیند، تنم را لرزه میگیرد."

در سال 1910 م. وضعیت اش بهتر شد. به تشویق دوست جدید اش راینهولت هانیش که یک فرد سرگردان بود، جاهای مهم تاریخی وین را نقاشی میکرد. هانیش برای این نقاشی ها خریدار پیدا میکرد. هیتلر به یک خانه ی جدید که برای یک فرد مجرد محل عزت و آبرو بود، کوچ کرد. او که در فروش نقاشی ها کوچک کامیابی نسبی پیدا کرده بود، به ترسیم و فروش نقاشی های بزرگ مصروف شد. او جاهای زیبا و تاریخی را نقاشی میکرد.

هیتلر بعداً گفت که در خانه ی مجردی، حس تحذیر و تعصب ام نسبت به یهودیان گسترش یافت. او رساله ها و روزنامه هایی را میخواند که آریایی نژادها و سفیدپوستان شمالی را بهتر و متمایز می‌شمرد. قبلاً هم با چنین مسائلی آشنا بود و انتظار تشکیل چنین ملتی را داشت که متشکل از نژاد خالص آریایی ها و جرمنی ها باشد و از شر یهودیان، جهان را برهاند و آنان را افراد نا مطلوب می‌شمرد.



هیتلر با افسران نظامی اش

هیتلر در آن سال 21 ساله شد و از خدمت اجباری در نظام اتریش خودداری کرد. میخواست به جرمنی فرار کن، جایی که به فرهنگ اش علاقه داشت. به هرصورت میخواست صبر کند و آن میراثی که از پدر برایش میماند، بگیرد. برای بدست آوردن پول او باید 24 ساله شده باشد. سه سال گذشت و بالاخره او چک پول میراث را بدست آورد. در 24 می 1913م. وین را ترک کرد که بعداً در این مورد نوشت:

"هنگامیکه به این شهر داخل میشدم، نوجوان بودم، اما زمانیکه این شهر را ترک کردم، یک انسان خاموش و تند بودم. در این شهر طرح جدید جهان بینی و سیاست وسیع آموختم... که بعد از آن برای همیشه به آن وفادار ماندم.

احتمالاً بعد از آن هیتلر به جهان با یک دید متفاوت نگاه میکرد، مگر هنوز هم یک شخص چنان خانه نشین بود که از سیاست و مصروفیت ثابت دوری می‌جست. سپس دیدگاه سیاسی اش تکامل یافت مگر آن زمان با دید متنفّر و متعصب و با آرمان پیشرفت جرمنی راهی مونیخ گردید.

فصل چهارم

عساکر جرمنی

هیتلر در مونیخ یک خانه ی ارزان را کرایه کرد و با فروشی نقاشی مناطق تاریخی، کار همیشگی خود را آغاز کرد. او خوش داشت که در قهوه خانه بنشیند، روزنامه بخواند و با هر آنکس بحث کند که به سخنان اش گوش میدهد. بالاخره در فیوروری سال 1914 م. او را نظامیان اتریش گرفتار و برای خدمت عسکری به اتریش بردند، مگر بعد از گرفتاری دوباره او را بخاطر ضعیفی از خدمت عسکری معاف کردند.

با آنکه هیتلر نمیخواست در ارتش اتریش خدمت کند ولی بطور ناگهانی در اوایل تابستان با آغاز جنگ جهانی اول شامل ارتش جرمنی گردید. بالاخره او یک چیزی داشت که باید برایش جنگ کند: آن جرمنی بود.

با ترور مهین دوک فرانکس هشتادو چهار ساله - ولیعهد و وارث اتریش، جنگ آغاز شد. یک صربی (باشنده ی صربستان) افراطی در مرکز بوسنیا، سارایو کی (جایی که صربستان و اتریش بر سر آن اختلاف دارند)، بالای موتر فردیناند و خانم اش سوفی تیراندازی کرد.



قتل مهین دوک سبب شد تا اتریش با صربستان اعلان جنگ کند. جرمنی تعهد کرد که در این جنگ در کنار همسایه اش اتریش خواهد بود، چنین نیز کرد. هنگامی که روسیه به حمایت صربستان برخاست، جرمنی با روسیه اعلان جنگ کرد. فرانسه فیصله کرد که در این جنگ با روسیه می پیوندد. جرمنی با فرانسه نیز اعلان جنگ کرد. جرمنی با بلجیم بی طرف در جنگ کنار آمد. بلجیم برای تصرف مرکز فرانسه "پاریس" راه کوتاهی بود. انگلستان حمایت از بلجیم را مهم میشمرد و به اینگونه در مقابل جرمنی ایستاد. در مدت کوتاهی کشورهای دیگر هم شامل جنگ شدند و به این ترتیب جنگ، جهانی شد.

اینکه هیتلر هنوز یک سرباز دارای باور قوی نبود، فقط به عنوان یک قاصد از مراکز نظامی، اوامر افسران را بشکل زیر زمینی به سنگرهای نظامیان انتقال میداد. او دوره ی عسکری خود را "دوره ی بیجوره و فراموش نشدنی" میدانست. ده سال پس از جنگ، در مورد تجارب آن دوره ی خود این چنین نوشت:

"امروز هم حتی احساس شرم نمی کنم اگر بگویم، آن زمان با هیجانی و خوشحالی زانو زدم و از خدا تشکر کردم که من در این زمان زندگی میکنم. از اینکه جنگ برای آزادی آغاز شده بود، از نبرد های دیگر قویتر بود".

تجربه ی جنگ حصه ی باقیمانده ی زندگی هیتلر را میسازد. بعدها به مراتب از آن یاد میکند که در دوره ی شش سال خدمت اش در ارتش هم نگران نبود؛ غذا، لباس و محل بودوباش همه تامین بود، مگر از همه مهمتر آن احساسی بود که او آنرا میدانست.

هیتلر بعداً گفت:

" در 1914م. به اساس تاثیر احساسات عقیدتی به ارتش رفتم. بعداً شاهد قتل صدها و هزاران نفر بودم. به این اساس بعداً دانستم که در زندگی جنگی رحم و کرم وجود ندارد و هدف اش از بین بردن نسلها است. باید یک گروه بمیرند که دیگران زندگی کرده بتوانند."

پس از جنگ چهار روزه در مونیخ، به دوستان اش نوشت که از 3600 عسکر تقریباً 3000 آنها کشته و زخمی شدند. بعد از این تباهی بزرگ کم کم متوجه بقای جرمنی گردید. هیتلر در یک خط جبه ی جنگی توضیح داد که چرا از صلح جهانی خوش اش نمیآید و خواهان یک جرمنی عاری از هر خارجی میباشد: هر آن گروهی که بعد از ما بخت دیدن کشور را داشته باشد، او از ارتباط با بیگانگان پاک بدانید... همینطور برای صلح جهانی سعی ما به پایان خواهد رسید و ارزش این همه از فتوحات بیشتر است.

هرچند که هیتلر از جنگ با دوستان و فشار جنگ مانده شده بود ولی باز هم از آن لذت میبرد. با اینهمه، آنها خوش داشتند که در نصف شب پیام ارسال کنند. صدا میکرد: " پیک" هیتلر از جای خود خیز میزد و باز در جواب شان میگفت: " همواره شما پیشقدم میشوید." هیتلر باز برایشان میگفت: " اجازه دهید که خوب شود. مهم نیست." اگرچه اکثر دوستان هیتلر از او بخاطر قربانی اش تشکر میکردند اما یکتعداد دیگر شان او را ریشخند میکردند و آزار میدادند.



اکثر اوقات کارهای هیتلر خطرناک بودند. بعداً تشریح کرد که چه قسم و چگونه هزاران بار از مرگ نجات یافته است. یکبار مرمی به آستین اش اصابت کرد، مگر دست اش در امان ماند. قصه میکند که بار دیگر با دوستان اش در سنگر غذا میخورد و احساس کرد تا آنجا را ترک کند، و لحظاتی بعد به آنجا توپ اصابت کرد و تمام همسنگران اش را کشت. نجات یافتن از چنین حوادثی به هیتلر چنین پیام داشت که باید انتظار یک مرگ بزرگ را بکشد.

در بخش بزرگی از جنگ جهانی اول چنین معلوم میشد که جرمنی کامیاب است. جرمنی؛ لوگزامبورگ، تقریباً تمام بلجیم و قسمت شمالی فرانسه را تحت تصرف درآورد. در خاور نزدیک، روسیه در 1917م. با جرمنی موافقتنامه ی صلح را امضا کرد و بر اساس این موافقتنامه قسمت بزرگی از زمین اش را در اختیار جرمنی قرار داد. هرچند در سال 1918م. از قدرت خود افتید و برابر کردن تجهیزات برایش مشکل گردید.

در سال 1917م. ایالات متحده ی امریکاه وارد میدان نبرد شد. برعکس کشورهای دیگر که سه سال در جنگ خسته بودند، عساکر امریکایی تازه نفس بودند. در تابستان سال 1918م. ثابت گردید که جرمنی نمیتواند برنده ی این جنگ باشد. مردم جرمنی از جنگ خسته شده بودند. در بسیاری از قسمت های جرمنی نابسامانی بوجود آمد. افسران برای پیشبرد جنگ از اوامر سرکشی میکردند. فابریکه های سلاح سازی اعتصاب کاری کردند و دیگر از ساختن بمب ها و سلاح ها انکار میورزیدند. عساکر از اوامر افسران

سرکشی میکردند و رئیس کشور- ویلیلم دوم به هالند فرار کرد. رهبران ضد جنگ، گروه های اسبق جنگی که متشکل از کارگران و عساکر اسبق بودند، حکومت محلی را در دست رفتند. هرچند که اینها در تمام کشور به این هدف خود نرسیدند.

در 11 سپتامبر سال 1918م. نمایندگان جرمنی معاهده ی آتش بس را امضا و جنگ را متوقف کردند. زمان زیادی نگذشت که کشورهای برنده و همصدا در نزدیک پاریس در وارسا باهم جمع شدند تا به هرگونه ای که باشد، موافقتنامه ی صلح را امضا کنند.

جنگ اول جهانی قسمت اعظم اروپا را تخریب کرده بود. میلیونها انسان کشته شدند، شهر ها، شاهراه ها، پل ها، پلچک ها، فابریکه ها و مزارع ویران شدند. بعد از این همه خرابی های گسترده، کشورهای همصدا قصد مهربانی به کشورهای شکست خورده و تخریب شده نداشتند.

هفت ماه بعد در 28 جون 1919م. توافقنامه ی وارسا به امضا رسید. زمانی زیادی گذشت تا اینکه بریتانیا، ایالات متحده و فرانسه- سه قدرت بزرگ- بر سر منافع توافقنامه به تفاهم برسند.

نخست وزیر فرانسه جورج کلمانسو میخواست جرمنی چنان کوبیده و بر آن فشار وارد گردد که در آینده نتواند جرأت آغاز چنین جنگها را داشته باشد. نخست وزیر بریتانیای کبیر دیوید لویج جورج هم طرفدار آوردن فشار بر جرمنی بود؛ مگر نگران گسترش نفوذ کمونیزم بر روسیه بود. او نگران بود که اگر بر جرمنی فشار بیشتر آورده شود ممکن است مردم جرمنی کمونیزم را ترجیح بدهند، ولی با این هم جورج نگران این موضوع بود که هرگاه بر جرمنی فشار آورده نشود ممکن است بسیار زود این کشور مقام نخست وزیری را از بین ببرد.

رئیس جمهور رهبر بزرگ این سه کشور یعنی ایالات متحده ی امریکاه- وودرو ویلسون میخواست جرمنی را تنبه کند، مگر علاقمند مداوای دوباره ی زخم های ناشی از جنگ بود. این توافقنامه جرمنی را مجبور کرد که تمام مسئولیت های جنگ جهانی اول را به عهده بگیرد و کشورهای همصدا خواستند که جرمنی باید 33 میلیارد دالر غرامت بپردازد: یعنی جبران زیان های رسیده به کشورهای دیگر. جبران این زیان های مالی، جرمنی را برای سالها با فلج مالی روبرو میکرد.

برعلاوه، این توافقنامه ارتش جرمنی را به صدهزار محدود میکرد و همچنان این کشور را از داشتن قوت های هوایی و زرهی منع میکرد. جرمنی تنها میتوانست شش کشتی جنگی ولی کاملاً مجاز بود که قوت های زیر دریایی داشته باشد. علاوه 13/100 ملکیت زمین اش را از دست میداد؛ مثلیکه از امریکاه کلیفورنیا، نوادا، اورگون، و نیم واشنگتن جدا شود. این خاک به فرانسه، بلجیم، دنمارک، پولند و کسلواکیا داده شد.

توافقنامه ی وارسا از نظر جرمنی ها عادلانه نبود و آنرا تحقیر آمیز میشمردند، مگر کشورهای همصدا به آن کدام اهمیت ندادند. جرمنی ها حق اعتراض بر ضد این توافقنامه را نداشتند. هرگاه جرمنی ها از این توافقنامه سربازمیزدند، کشورهای همصدا بر علیه جرمنی ها جنگ را آغاز میکردند.

توافقنامه ی وارسا سبب ایجاد سازمان ملل متحد شد. آن سازمان بین المللی که بتواند در آینده جلو همچو جنگ های بزرگ جهانی را بگیرد، مگر سازمان به این اهداف خود نرسید و نتوانست در اروپا این توافقنامه ی صلح را عملی نماید. در بدل آن به یک عسکر غشمگین آلمانی- آدولف هیتلر- زمینه ی رسیدن به قدرت را مساعد کرد.

کشورهای همصدا فیصله کردند که جرمنی باید پول غرامت جنگ را از جنگ جهانی اول الی شصت سال آینده بپردازد و تا سال 1980م. به او مهلت داده شد، مگر اینکه جرمنی بعدا با نابسامانی اقتصادی روبرو شد، پرداخت غرامت در 1931م. توقف داده شد.

فصل پنجم

ورود به سیاست

هنگامی که جرمنی در یازدهم نومبر سال 1918م. محاصر شد هیتلر در نزدیک برلین بخاطر معالجه ی ضعیفی چشمان اش از اثر گاز، در یک شفاخانه بستر بود. خبر شکست جرمنی روحیه ی او را سخت ضربه زده بود. او بعداً در این مورد نوشت:



" بعد از به خاک سپاری مادرم تا روزی که جرمنی شکست خورده بود، گریه نگرده بودم... به این ترتیب همه چیز بی جا و چتبات بود. قربانی دادن و سختی کشیدن همه بی جا بود؛ تحمل ماه ها گرسنه و تشنگی همه بی جا بود. مرگ دو میلیون انسان بی جا بود... در این شب و روز ها نفرت ام در مقابل آنها ی به اوج رسیده بود که عامل تمام ازن بدبختی ها بودند. ..."

هیتلر میخواست مسئولیت تمام این مرگ ها و درد ها را متوجه کسی نماید که عامل سقوط جرمنی شده است، او در اوایل نمیدانست از چه کسی نفرت کند.

ماه ایکه از شفاخانه مرخص میشد جنگ هم پایان یافته بود و او کدام هدف خاصی نداشت. او که تا این دم در ارتش بود دوباره به مونیخ برگشت و چند ماه ی را به عنوان محافظ خدمت کرد.

بعد از فرار پادشاه یهود کورت آیزنر، نامبرده رئیس حکومت انقلابی و نیمه کمونیستی گردید. تمام آن سوسیالستان و یهودانی که وظیفه داشتند، بد هیتلر می آمدند، مگر آنها به فرار پادشاه چنان خوشحال بودند که برخلاف حومت جدید هیچ عکس العمل نشان ندادند. در فبروری سال 1919م. هیتلر آن گروه نظامی را که در آن کار میکرد به عنوان نماینده ی خود در حکومت گماشت.

در این وسط وضعیت جرمنی روز به روز رو به خرابی بود. بیشتر همکاران هیتلر در ارتش، ایزنر و دیگر سوسیالستان یهود حاکم را مقصر این وضعیت میشمردند. هیتلر برای احیای دوباره ی پیشبینی های سابق که در هنگام سکونت در وین کرده بود؛ تمام تقصیر را بر گردن یهودیان انداخت. او همچنان حکومت جمهوری وایمار را که در اوایل سعی بر ایجاد حکومت دیموکراتیک میکرد را نیز مقصر میدانست. با اینکه در کابینه و رایشتا- پارلمان جرمنی- یهودیان انگشت شماری بودند، مگر او ادعا میکرد که تمام حکومت در دست یهودیان است.

در اواخر آپریل 1919م. انقلاب باواریا شکست خورد. هیتلر همکاران خود را در ارتش گماشت تا ثابت کند که چه کسی حامی حکومت جدید است. بعداً او در یک صنف آموزشی (خطرات ناشی از سوسیالیزم) اشتراک کرد. استاد متوجه شد که هیتلر یک سخنران خوب است و با دیدن استعداد او از او خواست که از سوسیالیزم حمایت نکند.

ارتش بسیار زود به هیتلر وظیفه داد که به عساکر برشته از جنگ، سخنرانی نماید تا به آرمانهای کمونیستی تمایل پیدا نکرده باشند. هیتلر تلاش زیادی کرد تا در عساکر روحیه ی ضد کمونیزم را پیاده کند. علاوه بر این او یکتعداد مسئولان مشکلات جاری را نشانزد کرد: یهودان! او بیشتر از همه به گروه های بزر مردم سخنرانی میکرد و درک کرد که از طریق سخنرانی هایش آنها را قانع کرده میتواند. شنونده هایش این موضوع را تایید میکنند. یک شنونده اش نوشته است: " آقای هیتلر از مادر یک سخنران عالی به دنیا آمده بود..." بر اساس تعصب خود و خواست مردم، توجه شنونده ها را به خود جلب میکرد و آنها را قانع میکرد تا مانند او فکرکنند.



هیتلر در حال سخنرانی به نظامیان

هیتلر در میان خائین و دشمن برای ارتش خود جاسوسی هم میکرد. او برای یافتن آن گروه هایی آستین بر زده بود که میخواستند ارتش باید از بین برده شود و جرمنی با کشور های دیگر در صلح و آشتی زندگی نماید. یکی از همین گروه ها حزب کارگران جرمنی بود که در میان مردم کمی محبوبیت هم داشت. این سازمان را آنتون در کسلر ایجاد کرد و تمام شان کارگران راه آهن جرمنی بودند که میخواستند برای کارگران شرایط عالی ایجاد شود.

هیتلر با 23 تن از همکاران اش در یک گردهمایی حزب کارگران اشتراک ورزید. هیتلر نه تنها راپور ترس مرتبط به این گروه را رد نکرد بلکه علاوه بر این به پیش قراولان خود امر کرد که در 12 سپتمبر 1919م. در جلسه ی دوم اشتراک ورزند. تقریباً 40 نفر جمع شده بودند تا به آن سخنان هیتلر گوش بدهند که دیگر برای هیتلر تکراری بودند، مگر هیتلر بعد از سخنرانی مشتاق بحثی بود که به مخالفین نظر اش با شور و غوغا جواب میداد. این ماجرا توجه آنتون درکسلر را هم جلب کرد. درکسلر گفت: "این سر در تن آن مرد می ارزد. میتوانیم از او استفاده کنیم".

درکسلر چنین زمینه ای را برابر کرد تا بداند که هیتلر میتواند ریاست چاپ یک رساله را به عهده بگیرد و از او خواست در جلسه ی بعدی نیز اشتراک ورزد. هیتلر رساله را به خانه ی چنل اش برد. طبق معمول آن شب هم هیتلر را هم خواب نبرد. در حالی که برای بخواب رفتن اش لحظه شماری میکرد، متوجه ی موشی شد که در زمین برایش غذا گذاشته بود. او گفت: "در زندگی ام نان بیچارگی را تجربه کرده ام که حتی گرسنگی یک حیوان را میتوانم درک کنم و از مردن او لذت ببرم."

زمانی که ساعت اطاق زنگ پنج صبح را مینواخت، هیتلر هنوز هم بیدار بود. رساله ای را که عنوان اش- بیداری سیاسی من- بود، بلند کرد (و) بطور شگفت انگیز به آن متوجه شد. رساله در مورد حزب جدیدالتاسیس سخنانی داشت. این حزب برای آنانی تاسیس شده بود که از اوضاع کنونی ناراضی بودند. با این همه، هیتلر بسیار زود رساله را فراموش کرد، مگر یک رساله ی رسمی به دست اش آمد که آن بشکل رسمی به عضویت حزب کارگر دعوت میکرد.

هرچند او چنین قصد داشت که خود اش یک حزب سیاسی ایجاد کند، مگر با خود اش فکر کرد بد نخواهد بود اگر در یک جلسه ی (حزبی) حزب کارگران جرمنی اشتراک کند. اعضای ارتش نمیتوانستند عضویت احزاب سیاسی را داشته باشند، مگر نمایندگان هیتلر فکر میکردند که با گرفتن عضویت حزب کارگران میتواند جاسوسان را بشکل بهتر معلوم کند. به او پیشنهاد کردند که با حزب یکجا شود.

هیتلر بسیار زود دریافت که این سازمان برای او چنین موقعی میدهد که میتواند در مورد آرزوها و آرمان هایش برای دیگران سخنرانی نماید. بر اساس پیشنهاد او، حزب کارگران جلسه ی خود را در یک خانه ی بزرگ برگزار میکرد تا افراد زیادی بتوانند در آن اشتراک کنند. آنها تقاضا نامه ها را چاپ و در بین خود پول جمع آوری میکردند تا برای جلسات خود، اعلانات چاپ نمایند.

در اواخر ماه مارچ سال 1920م. هیتلر با ارتش خداحافظی کرد تا به امید های سیاسی اش برسد. مردم آماده بودند تا پیام او را بشنوند و او هم درک کرده بود که مردم دیگر از کمکاری حکومت خسته شده اند. بیکاری و بیچارگی مشکلاتی بودند که حکومت نمیتوانست به سادگی آنها را حل و فصل نماید. برای جبران خسارات جنگ (جنگ جهانی اول)، پول انگفت جرمنی به کشورهای دیگر داده میشد، مگر جرمنی ها خشمگین بودند که با این پول میتوان بیچارگی و گرسنگی آنها را از بین برد. خشمگینی آنها، رنجش شان را بیشتر میکرد.

در موجودیت هیتلر، حزب کارگران در سال 1921م. به یک قوت بزرگ سیاسی مبدل شده بود. در این زمان حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست بطور موقت حزب نازی ها نام نهاده شد. این سازمان هزاران نفر را برای راهپیمایی جمع کرد. مردم دسته دسته برای گوش دادن به سخنرانی های هیتلر در جلسات حزب میرفتند.

هیتلر میدانست که برای حزب خود قابل قدر است و از نفوذ خود برای تصرف قدرت استفاده ی زیاد کرد. هیتلر هشدار داد که هرگاه او رئیس حزب نشود و از او در فیصله های مهم مشوره نشود، از حزب نازی استعفا خواهد داد. این گروه میدانست که هیتلر سبب درخشش تشکیلات نازی شده، بنا با او تعهد همدستی کردند: آنها هیتلر را فرهر - رهبر - صدا میکردند.



اعضای حزب نازی در بوسنیا

هیتلر در گفتارها و مقالات اش در روزنامه ها، بشکل آشکارا کارکرد های حکومت دیموکرات را نقد و نسبت به هر وقت دیگر تبلیغات خود را گسترده تر کرده بود. او (مسئلیت) تمام وضعیت ناگوار مردم را بر (گردن) حکومت، یهودیان و کمونیست ها انداخت. او همچنان ادعا کرد که همین گروه باعث شکست جرمنی در جنگ جهانی اول شدند. او تاکید میکرد که تمام جرمنی ها باید با هم متحد شوند؛ یهودان و کمونیست ها را شکست بدهند و غرور ملی سابق را برگردانند. اکثر جرمنی ها عاشق این گفته های هیتلر شدند. آنها در جستجوی چنین یک رهبر قوی بودند که وضعیت جاری را اختتام بخشد و چنان راهی را برایشان نشان دهد که یکبار دیگر به کشور خود مفتخر گردند.

در 1922م. کشور های دیر مشوش آن گروه های شدند که آهسته آهسته در جرمنی در حال بلند شدن بودند. رئیس ارتش ایالات متحده ی امریکه - ترومن سمیت- به مونیخ فرستاد شد تا در مورد هیتلر و حزب نازی معلومات جمع آوری نماید. سمیت با سران حکومت جرمنی، جنرالان و با دوستان هیتلر دید و بازدید نمود. با یک ارزیابی کوتاه، او با هیتلر و مسئولان بلندیایه ی حزب نازی دیدار کرد. هیتلر نگرانی خود را در مورد جرمنی از نماینده ی امریکه پنهان نکرد. او گفت: " جرمنی تنها میتواند از راه دیکتاتوری به پای خود استوار گردد!"

سمیت در خاطرات اش هیتلر را به عنوان یک آدم قلابی معرفی کرد؛ رهبر سیاسی ای که با احساسات مردم بازی میکند و با استفاده از تعصب آنها قدرت میکرد. او مینویسد: "من به ندرت به سخنان چنین انسان منطقی و متعصب گوش داده ام. به همین دلیل نفوذ او در مردم باید بسیار زیاد باشد."

سمیت در راپور طولانی اش هیتلر و حزب نازی را یک تحدید برای صلح جهانی معرفی میکند. سمیت در فرجام چنین مینویسد: "من احساس میکنم که او یک نقش مهم را بازی خواهد کرد. اگر شما او را دوست داشته باشید یا نه، مگر او میداند که چه میخواهد."

این راپور به وزارت خارجه ی امریکاه فرستاده شد. در این میان هیتلر نقشه ی خود را عملی کرد. او برای خود بنام آشتورم آبتا بلوک(آس.آ)، یک ملیشیا ساخت. در هشتم نوامبر 1923م. آس.آ- ملیشای شخصی هیتلر که به "دریشی داران قهوه پی رنگ" مشهور بودند، بلند شدند. او سعی کرد که بر اساس کودتای (پوچ)، لبه ی حکومت را در دست خود بگیرد. هیتلر تلاش میکرد تا به وسیله ی کودتای (پوچ) - یک لغت جرمنی است که معنی برانداختن حکومت بشکل قهرآمیز را میدهد- اول حومت باواریا که مرکز اش مونیخ بود را ببرد-. آن زمان با گرفتاری عساکر باواریا میتوانست مرکز (برلین) را به آسانی تصرف نماید.

در مونیخ در یک سالون آجوفروشی تقریباً سه هزار نفر به سخنان رهبران باواریا گوش میدادند. هیتلر هم در بخش آخری آرام نشسته بود و آجو مینوشید. ساعت 8:30 شام اعضای آس.آ رسیدند و کودتا آغاز شد. نازی ها ساختمان را محاصره کردند. دریشی داران قهوه پی رنگ سلاح بدست به سالون داخل شدند. هیتلر در همین زمان در موجودیت همکاران اش، خود را به عقب تربیون رساند و سخنان خود را آغاز کرد:

من قصد دارم آن قسم خود را عملی نمایم که پنج سال قبل در زمان بستر بودم در شفاخانه خورده بودم: تا اینکه خابنین پنجم سپتمبر را از بین نبرده ام، آرام نمی نشینم. به این کار تا زمانی ادامه میدهم تا اینکه جرمنی بر روی تمام جهان نه درخشیده و جرمنی امروزی یکی از کشورهای قدرتمند جهان نشده است.

هنگامی که هیتلر برای تمام افراد موجود در سالون هشدار داد، هرگاه به سخنان اش گوش ندهند آنها را به گلوله خواهد بست؛ قوماندان، رئیس پولیس و مسئول محلی باواریا موافقه کردند که با هیتلر و دوستان مسلح او همکاری میکنند؛ مگر این هم معلوم بود که آنها فقط همکاری نمایشی میکردند.

در حالی که هیتلر و افراد اش در داخل سالون باواریا ها را گروگان رفته بودند، دیگر نازی ها وظیفه داشتند تا ساختمانهای دولتی را تصفیه نمایند و صاحب منصبان باواریا را گرفتار کنند. ولی زمانیکه در بیرون از سالون مشکل ایجاد شد، هیتلر مجبور گردید برای حل آن بیرون شود. صاحب منصبان باواریا بسیار زود اعتماد مسئول سالون را جلب کردند که گویا حامیان هیتلر شده اند. او هم پذیرفت و آنها را رها کرد. همین اشخاص بلافاصله پس از رهایی، افراد خود را برضد آس.آ منظم کردند.

هیتلر هنگامی از واقعیت خبر شد که زمان از دست رفته بود. این زمان باواریا های طرفدار حکومت بر ضد هیتلر سنگر گرفته بودند. هیتلر به هزاران سرباز آس.آ امر کرد که در شهر مونیخ صف به صف دوباره عقب نشینی نمایند، مگر در یک میدان مرکزی شهر یک سربازی نازی برپولیس باواریا فیر کرد و زد و خورد شروع شد که چند پولیس و 16 تن از نازی ها در این حادثه کشته شدند. با شروع جنگ، محافظ هیتلر خود را در پیش روی او انداخت و جلو آن مرمی را گرفت که ممکن بود هیتلر را از بین ببرد. هیتلر فرار کرد و در خانه ی یک دوست خود پنهان شد. سه روز بعد آن مکان افشا شد و هیتلر دستگیر گردید.

بعد از شکست کودتای (پوچ) هیتلر به اتهام خیانت به وطن محاکمه گردید. محکمه توجه ملت را جلب کرد و او در تمام جرمنی مشهور گردید. هیتلر محاکمه شد، مگر سزا برایش بسیار کم- پنج سال زندان- تعیین گردید که این بند را در زندان لاندزبرگ در 48 کیلومتری جنوب مونیخ سپری میکرد. هیتلر در اوایل بسیار زیاد مأیوس شده بود. او فکر میکرد که به آنانیکه اعتماد نموده بود، برایش خیانت کردند و اینکه در روزنامه ها بر مقالات و شکست او ریشخند زده میشد، به عذاب روحی سختی دچار میشد. در جریان کودتا در بازوی چپ اش درد شدیدی احساس کرد. به ناراحتی اعتصاب غذایی کرد. هنگامی که دوست اش آنتون درکسلر در زندان به دیدن اش آمد، او تقریباً دو هفته چیزی نخورده بود. درکسلر به ضعیفی ظاهری و رنگ پریده ی او تعجب کرد. او به یاد دارد: "دیدم که مثل یک پخ زده در عقب میله های زندان، عصبانی و ترشو نشسته بود."

داکتر زندان به درکسلر گفت، هرگاه هیتلر چیزی نخورد بسیار زود خواهد مرد. تقریباً دو ساعت درکسلر کوشید تا هیتلر را قانع کند. درکسلر میگوید: "به او گفتم، هرچند زمینه مساعد نیست، مگر متوجه باشد که تسلیم نگردد و همه چیز را از دست ندهد. حزب به تو ضرورت دارد تا یک روزی دوباره باهم شروع نمایم. ... بالاخره به او گفتم؛ ما ترجیح میدهم که با مردن تو بمیریم."

این اظهارات وفاداری من نا امیدی هیتلر را از بین برد. زمان زیادی نگذشت که هیتلر یکبار دیگر برای آینده به ساختن پلانهایش شروع کرد.

در 1924م. که هنوز در زندان بود، آغاز به نوشتن کتاب مشهور اش "ماین کامیف" - "نبرد من" کرد. هیتلر در این کتاب در ضمن



ارائه ی معلومات در مورد خود اش، جزئیات تنفر از یهود را هم روشن میکند. او مینویسد: " من به این باور بودم که جرمنی ها از هر کس دیگر عالی هستند."

او در کتاب خود طرح نابودی کشورهای دیموکرات و رهایی جهان از شر یهودان را نیز بیان مینماید. او میگوید؛ ایالات متحده ی امریکاه و بریتانیای کبیر از این طرح من خبر بودند، مگر تعداد کم شان به این باور داشتند که روزی هیتلر میتواند این طرح را عملی کند.

قوای مسلح هیتلر بنام آشتورم آبتا بلونگ (آ.آ) یاد میشدند. در سال 1921م. برای اخلاص نشست های سیاسی ایجاد شده بود. اعضای این گروه جمپرهای خاکستری، لباس های قهوه ای (برتن) و کلاه های آهنی بر سر میکردند. اینها بوت های وزین و جورابه های نازک میپوشیدند و در دست شان نشانه ی سیاه رنگ گروه خود را می بستند. در این نشانه نشان صلیب شکسته کشیده شده بود. نشان نازی از یک صلیب یونانی الهام گرفته بود که به طرف گردش عقربه ی ساعت کج شده بود و در آخر دست بسته میشد. اینها با خود بیرق هایی که در آن صلیب شکسته شده رسم شده بود را باخود حمل میکردند که این کار مسؤولیت گروه های موسیقی بود.

فصل ششم

به قدرت رسیدن

اینکه هیتلر در هنگام محاکمه همدردی اشخاص مهم دولتی را جلب کرده بود، بنا دوره ی زندان برایش فوق العاده شد.



پیشنهاد خبرنگاران و اشخاص دیگر را بدست آورد که خواهان مصاحبه با او بودند. همچنان دوره ی زندان سبب شد که نفرت اش بیشتر از پیش گردد: "طریق جنگ ام با یهودان را تغییر دادم. من به این نتیجه رسیدم که تا اکنون با یهودان از نرمش و میانه روی کار می گرفته ام! ... بالاخره یافتیم که برای پیروزی، طرح جنگی خود را در مقابل شان سختگیرانه تر نمایم. به این نتیجه رسیدیم که این نه تنها برای زندگی و مرگ من موضوع مهم است، بلکه برای تمام مردم مهم میباشد. یهودان برای جهان "افت" اند."

در سال 1924م. هیتلر از بند پنج ساله اش فقط با سپری کردن نه ماه رها گردید. دادستانی کل باواریا حکم آزادی او را صادر کرد. هیتلر در زندان لاندبرگ همه را مات خود کرده بود. هنگامیکه از زندان آزاد شد، رئیس زندان و تمام مامورین موجود در آنجا از دنبال اش گریستند و نمیخواستند او از آنجا برود.

تعدادی از طرفداران حزب نازی در اطراف خانه ی هیتلر جمع شده بودند تا بلافاصله بعد از رسیدن هیتلر، از او استقبال نمایند. او با گل ها و غذاهای که مردم آورده بود، استقبال شد. او بدون فاصله دوباره به کار اش برگشت.

در اوایل سال 1925 م. با نخست وزیر هاینریش هلت دیدار کرد. او به هلت گفت که می خواهد با حکومت همکاری نماید و بخاطر تعهد اش برای او قسم یاد کرد. هلت دفعتاً به سخنان او باور کرد و فقط پنج هفته بعد حزب نازی یکبار دیگر برای بازی در سیاست باواریا وارد صحنه گردید.



هیتلر در 27 فبروری 1925م. بعد از رهایی از بند برای اولین بار سخنرانی کرد. او در همان سالون آبجوفروشی با جوش و خروش صحبت کرد. تقریباً چهار هزار نفر در سالون و هزار نفر در بیرون ساختمان بخاطر او جمع شده بودند. هیتلر به یک قهرمان مردم باواریا مبدل گشته بود.

هیتلر در صحبت هایش مردم را دعوت کرد که تا زمان مرگ با کمونیستان و یهودان مبارزه کنند. او احساسات و تعصب مردم را بر می انگیزت و با آنها مثال های زنده را شریک میکرد. مگر به نظر حکومت باواریا سخنان هیتلر بسیار تند بودند و حکومت او را برای دو سال از سخنرانی منع کرد. به هر حال، هیتلر در این مدت چنان تخم قدرت را کاشته بود تا در آینده بتواند آنرا بدرود.

در این هنگام هیتلر تصمیم گرفت که ستراتیژی خود را تبدیل کند. بجای هرج و مرج او آغاز به تلاش کرد تا در تمام جرمنی که به عنوان هسته های مرکزی حکومت، بخش های مهم سازمان های محلی را در دست خود بگیرند. با گرفتن این سازمانها، قسمت بیشتری از قدرت به دست حزب نازی می افتید. حزب به وسیله ی این سازمانها کار میکرد تا بالاخره بتواند تمام قدرت برلین را بگیرد. این سازمانهای محلی ساخته شدند، مگر اینکه در جرمنی زندگی مردم بهتر سپری میشد، تعداد کمی به این سازمانها توجه کردند.

در دهه ی دوم 1920م. یکبار دیگر جرمنی به یک کشور متکی بخود مبدل گشت. در سال 1927م. با تمام معنی یکی از اعضای سازمان ملل متحد گردید و با این موقف فرصت ابراز نظر در مورد موضوعات مهم جهانی را یافت؛ مگر بطور واقعی زمانی به هیتلر چانس به قدرت رسیدن را یافت که در ماه اکتوبر سال 1929م. بازار اسبام ایالات متحده ی امریکاه از کار خارج شد. که از خاطر آن اقتصاد جهانی شکست خورد. هنگامی که در بازار نیویارک بیع اسبام سقوط کرد، اکثر جرمنی ها متضرر شدند. این کار یک بار دیگر سروصدای مردم را در برابر آن پولی برانگیخت که بشکل غرامت جنگ جهانی اول به کشورهای دیگر داده میشد. در همین حال، هنگامی که بانک ها ورشکست گردیدند با آن بیکاری هم بیشتر شد و در حین حال انتخابات جرمنی هم در حال برگزار شدن بود. هرگاه نخست وزیر نمیتوانست رای اکثریت را در رایشتاک (پارلمان) بگیرد، انتخابات سرتاسری برگزار میگردد. اینکه هرزمانیکه زمینه برای انتخابات سرتاسری مساعد میشد، وضعیت برای حزب نازی نیز بهتر میگشت. این حزب در سال 1924م. 3/100 حصه ی چوکی ها را داشت مگر در سال 1930م. سهم حزب به 18/100 چوکی رسید.

هیتلر در سال 1932م. به ریاست جمهوری کاندید شد و بشکل حیرت آور 30 فیصد رای را از آن خود کرد، مگر برای برنده شدن این فیصدی اندک بود. یک بار دیگر پاول هیندنبورگ انتخاب شد. استراتژی هیتلر بسیار پیشرفته بود، مگر او نتوانست رای قابل ملاحظه را بگیرد. زمان زیادی نگذشت که با جذابیت خود توانست علاقمندان بیشتری پیدا کند.

بیشتر خانمهای طرفدار هیتلر گردیدند. بسیاری زنهای سرمایه دار مسن پول انگفتی را به عنوان تحفه به حزب نازی داده و نیت پاک خود را به نمایش گذاشتند. بیشتر خانمهای جوان هم عاشق این مرد شدند. فردی که راه را برای رسیدن به قدرت با سرعت پیمود، یکتعداد افراد چنان شیفته ی او شدند که محبت او را برای خود خطرناک میشمردند.

از میان این دختران یکی بنام گلی، دختر عمه ی او بود. عمه ی هیتلر انگلا به عنوان خدمتکار کارهای خانه ای او را میکرد که نه ماه بعد دختر اش گلی هم با او یکجا شد. زمان زیادی نگذشت که گلی 39 ساله در مونیخ در هر مهمانی رسمی حزب نازی حضور میافت. دوستان هیتلر میگفتند که گلی یگانه زنی است که هیتلر او را مانند مادر اش خوش دارد.



مگر هیتلر فرورفته در کارهای سیاسی، سالخورده و گلی یک دختر زیبا بود. زمان زیادی نگذشته بود که غیرت هیتلر فوران کرد و او را از بیرون رفتن تنها با خود اش منع کرد. در یکی از روز های 1931م. این دختر خسته بود و با هفت تیره ی هیتلر گلوی خود را سوراخ سوراخ کرد و مُرد.

قلب هیتلر شکست، مگر چندی بعد با یک معشوقه ی جوان دیگر آشنا گردید. اوا براون 19 ساله دستیار عکاس شخصی هیتلر بود. براون اکثر اوقات گلایه داشت که هیتلر به او هیچ توجه نمیکند. در 1932م. او هم مانند گلی سعی کرد تا خود کشی کند، ولی نجات داده شد و بعد از این حادثه هیتلر کمی توجه خود را به او بیشتر کرد، مگر بعداً او هم در سال 1945م. یکجا با هیتلر خودکشی کرد.

”اوا“ به این فکر بود که با هیتلر عروسی و خانواده ایجاد میکند، مگر هیتلر خود را مالک جرمنی میدانست. او تمام مردم جرمنی را اولادهای خود میدانست و ادعا میکرد که مردم به چنین یک پدیری نیازمند اند که آنها را از نا امیدی و رنجی که در این روزها به آن گرفتار اند، برهاند. هیتلر فکر میکرد که آن شخص او خود اش است. خانم و اولادهایش را به آرمانهای بزرگ سرزمین اش خواهد رساند.

هرچند ”اوا“ تصور میکرد که تنها گذاشته شده و از یاد برده شده است ولی او را هرگز تنها نمانده بود.

هیتلر بخاطر خودکشی "اوا" احساس گناه میکرد، مگر بخاطر جرمنی و قدرت باز هم این موضوع برایش مهم نبود. تمام غم و سعی اش این بود که رهبر شود.

در تابستان 1932م. رئیس جمهور جرمنی "هیندنبورگ" به هیچ وجه حاضر نشد که هیتلر را نخست وزیر خود بگرداند. هیتلر گفت که تمام قدرت باید از حزب او باشد....، مگر هیندنبورگ آماده به این خواست نبود. اوضاع جرمنی باگذشت هر روز بد تر میشد و همه ی آنانی را که هیندنبورگ به نخست وزیری میگماشت، از کنترل وضعیت کوتاه می آمدند.

هرچند هیندنبورگ پیر، هیتلر را خوش نداشت ولی بالاخره مشاورین اش او را مجبور کردند که هیتلر یگانه فردی است که ظرفیت سپردن قدرت بعد از او را دارد.

برای اکثر افراد این روز، روز خوشحالی بود ولی هیچکس نمیدانست که چه غم و غصه ی برای آنان آمدنی است. یک نماینده ی نازی ها در پارلمان بعداً نوشت: " خدا میداند (که) آن روز قلبهای ما چنان پاک بودند که هرگاه کسی به ما میگفت که بالای شما این و آن می آید، ما به آن هیچ باور نمیکردیم و من که هیچ باور نمی نمودم. آن روز، روز خوشحالی و افتخار بود."

اکثر معلومات بدست آمده در مورد هیتلر آن چیزی است که او با علاقه خود در کتاب "نبرد من" نوشته است. ممکن است از حقیقت کمی فاصله داشته باشد. زمانیکه هیتلر مشهور شد، روزنامه نویسان و تاریخ نویسان به جمع آوری خاطرات اش پرداختند. روزنامه نویسان و تاریخ نویسان برای دستیابی به این معلومات؛ مکاتب، روزنامه ها، اسناد ارتش، نوشته ها و یادداشت ها همه را پالیدند و حتی به مردم خط ارسال میکردند تا در مورد او معلومات را با آنها شریک نمایند. آنها از مردم میخواستند که هرگاه با کسی مصاحبه کرده باشد، به کسی خط ارسال کرده باشد یا کسی نقاشی اش را خریده باشد برای معلومات با آنها شریک نماید. خواهر هیتلر "پائولا" هم بعد از مرگ او یکمقدار معلومات را با نظامیان امریکایی شریک کرد. تاریخ نویسان باید پی جزئیات هنوز هم باشند.

فصل هفتم

دیکتاتور آلمان

هیتلر نخست وزیر شد و بسیار زود چنان تغییراتی بمیان آورد که او را به یک دیکتاتور مبدل ساخت. اول در چوکات قوانین جرمنی عمل میکرد. قانونی اساسی برای رئیس جمهور اختیارات مشخص اضطراری داده بود. هیتلر، هیندنبورگ را تشویق میکرد که از این اختیارات استفاده کند و نظارت هیتلر بر مطبوعات و نشست های سیاسی را بیشتر نماید. اینکه در زمان حاکمیت جدید جرمنی چندان پیشرفت نکرده بود بنأ همه در مقابل نظارت تدریجی هیتلر خاموش باقی ماندند. در اوایل آنها نمیدانستند که هیتلر تا کدام سرحد خواهد رسید، مگر امیدوار بود که بتواند مردم را از بدبختی جاری برهاند.

در فیروری 1933م. یک شخص دستی ساختمان پارلمان را به آتش زد. هیتلر اتهام این کار را بر کمونیست بست و امر کرد تا تمام روسا و نمایندگان اش گرفتار شوند. او هیندنبورگ 85 ساله را که واضحاً یک شخص گدود و فراموش کار بود، به این قانع کرد که برای جلوگیری از بی ثباتی باید شهروندان را از یکتعداد حقوق بی بهره کند. مردم جرمنی دیگر حق آزادی بیان و به راه انداختن راهپیمایی ها را نداشتند.



هیتلر و هیندنبورگ

در تحت همین شرایط حزب نازی در انتخابات سراسری ماه مارچ 1933م. 44 درصد آرا را بدست آورد. در حین زمان هیتلر سعی میکرد که اختیار مطلق را در دست بگیرد. او برای لغو قانون اساسی به رای پارلمان، یک قانون دیگر "مصوبه ی اختیاری" را در دست داشت. این قانون اجازه میداد که قوه ی اجراییه مانند قوه ی مقننه، حق ساختن قانون را دارد. برای رای دادن پارلمان به این قانون، اعضای "اس. آ" در نزدیک ساختمان پارلمان صف ها را ایجاد کرده بودند. از اینکه رئیسان کمونیست در زندان بودند، بنأ غیر از اعضای سابق و گذشته ی حزب سوسیال دیموکرات، هیچکس جرأت نکرد تا در رای دادن به این مصوبه مخالفت نماید؛ مگر برای ناکام کردن این مصوبه رای این حزب کافی نبود. حالا هیتلر میتوانست به اختیار خود اش قوانین را بسازد.

او با ساختن اولین قانون، احزاب کمونیست و سوسیال دیموکرات را ملغی اعلان کرد. بزودی همه احزاب بجز حزب نازی از بین برده شدند. او بسیار زود بغیر از سازمان نازی ها، همه را غیرقانونی اعلان کرد.

بشکل تدریجی هیتلر یک چنان کشوری ساخت که کاملاً تحت تسلط او بود. تمام اتحادیه های کارگران را از بین برد و روزنامه های غیر نازی را نیز بست. مردم جرمنی تنها میتوانستند آن موضوعات را بشنوند و بخوانند که از سوی هیتلر و وزیر اطلاعات- جووزف گوبلز اداره میشد. پولیس مخفی هیتلر "گشتاپو" تمام مخالفین حکومت را گرفتار کردند. در زمان حاکمیت هیتلر تنها متهم شدن و برای به زندان رفتن و کشتن کافی بود. به این اساس اکثر افراد گرفتار شدند، حتی اینکه دیگر زندان های جرمنی گنجایش زندانیان را نداشتند. نازی ها برای مخالفین خود شبکه ی اردوگاه های بزرگ را فعال کردند که دشمنان فرضی آنها به آنجا فرستاده میشدند. این اردوگاه ها، مراکز کارهای اجباری نامیده شدند.

هیتلر در حین حال که سرسختانه حکومت میکرد علناً تلاش میورزید تا قلوب مردم جرمنی را نیز بدست بیاورد. او سعی میکرد برای مردم زمینه های شغلی را فراهم نماید. هرچند طرح تمام شاهراه جرمنی بشکل پیشرفته قبلاً ترتیب شده بود، مگر گوبلز به رسانه ها گفت: "بنویسید که این طرح را هیتلر ساخته است" مردم جرمنی باور کردند.

هیتلر با پول دولت از آن سازمانهایی حمایت میکرد که از طرف نازی ها برای افسران متقاعد، معلمین و اطفال ساخته شده بودند. سازمان جوانان هیتلر یکی از همین سازمانها بود که اطفال و نوجوانان بین سنین ده الی هژده عضویت آنها داشتند. پسران و دختران سازمانهای جداگانه داشتند که بعد از مکتب در آن آموزش میدیدند. جوانان آموزش های محافظتی، پرتاب بمب های دستی، دفاع در هنگام استعمال مواد کیمیاوی، نشان زنی، استعمال سلاح و خدمت کردن در بخش های دیگر برای نظام را می دیدند. دخترها اینرا می آموختند که بطور مادران خوب شوند؛ تیز بدوند، توپ اندازی نمایند، آبیازی نمایند، بتوانند تمرین دوساعته ی محافظوی نمایند و بستر خواب را ترتیب کرده بتوانند.



سازمان جوانان هیتلر

هیتلر باور داشت که آینده ی آلمان نازی در دست همین جوانان است. او این برنامه های سازمان جوانان را به اندازه ی درس مکتب مهم میدانست. او گفت؛ آموزش اطفال و تشویق آنها به جنگ باید از هر راه ممکن گسترش داده شود. هنگامی که اطفال به سازمان جوانان هیتلر جذب میشدند، به آنها گفته میشد: " از امروز به بعد اختیار زندگی شان به دست رهبر است!"



بخش اناث سازمان جوانان هیتلر

در سه سال تعداد اعضای سازمان هیتلر به پنج هزار نفر رسید که شصت درصد تمام جوانان جرمنی را تشکیل میداد. در حالی که هیتلر برای مکتبی بخود بودن جرمنی های آریایی سعی میکرد، به همین ترتیب آزار دادن یهودیان را نیز سرعت بخشیده بود. در هفته ی اول ماه اپریل 1933م. حکومت نازی بر تمام تجارت یهودیان محدودیت وضع کرده بود. چند روز بعد علاوه بر چهار قانون یک قانون دیگر نیز تصویب شد که از مردم جرمنی حقوق اساسی شان را سلب میکرد.

یهودان وظایف دولتی را از دست دادند. سربازان متقاعد جنگ جهانی اول امتیازات خود را از دست دادند. محصلین یهود حق تحصیل در دانشگاه های خصوصی را از دست داده بودند و چندی بعد تمام متعلمین یهودی حق تحصیل در مکاتب دولتی را نداشتند. یهودان از حق داشتن رای محروم شدند و حتی حیوانات خانگی هم از سوی دولت از آنها گرفته شدند. پنج سال بعد 535 هزار جرمنی، 150 هزار یهودی جرمنی را رها کردند. یهودان باقیمانده هم چنان زندگی بدتر داشتند که حتی تمام حقوق مدنی از آنها گرفته شد.

در حالی که آزار یهودان ادامه داشت، هیتلر به قدرتمند کردن قوای نظامی جرمنی بیشتر تمرکز کرد. این کار وقت گرفت اما او نمیخواست همه چیز به زودی اجرا شود و کشور های دیگر در مورد (کار) او آگاه شوند. هنوز هم پیمان وارسا دست و پای جرمنی را بسته بود. بر اساس این پیمان، جرمنی اجازه ی داشتن قوای بری و بحری محدود را داشت. ولی هیتلر در اکتوبر 1933 م. اعلان کرد که جرمنی از "سازمان ملل" خارج میشود این همان سازمانی بود که پس از جنگ جهانی اول به میان آمد و بعد نتوانست مانع وقوع جنگ جهانی دوم شود. و بعد از جنگ جهانی دوم سازمان ملل متحد به میان آمد که بیشتر همان اهداف سازمان ملل را تعقیب میکرد. به این ترتیب او میخواست نشان بدهد که فیصله های وارسا را قبول ندارد.

ارتش جرمنی بسیار ضعیف بود و مقابله ی فرانسه و بریتانیای کبیر را کرده نمیتوانست. هیتلر فیصله کرد که به هر ترتیبی باشد یک اقدام دلیرانه خواهد کرد. با وجود هشدار های افسران نظامی، به ارتش جرمنی امر کرد که به "راینلاند"- منطقه ای در سواحل بحر راین در جنوب جرمنی- داخل شوند.

بر اساس پیمان وارسا، جرمنی اجازه نداشت که در این سرحد ظریف با فرانسه و بلجیم حضور نظامی داشته باشد؛ مگر در نهم مارچ سال 1936م. تقریباً 25 هزار سرباز جرمنی رسیدند، تا ببینند که چه اتفاق می افتند؟ هرگاه فرانسه حمله میکرد، ضعف جرمنی برایش معلوم میشد. هیتلر میدانست که هرگاه چنین یک چیزی اتفاق بیافتد (...) و فرار میکند.

ولی بر خلاف باور ها هیچ منازعه صورت نگرفت و جرمنی توانست بدون اینکه حتی یک مرمی فیر شود، در 12 ام مارچ "راینلاند" را در کنترل خود بگیرد. جامعه ی جهانی فقط همین قدر کرد که جرمنی را به سرکشی از پیمان وارسا نمود. کامیابی نقشه ی هیتلر باعث این شد که باور مردم به او زیاد شود و آنها یافتند که همین فرد میتواند شان و شوکت از دست رفته ی کشور را دوباره اعاده کند.



در تابستان همان سال، برلین میزبان بازی های المپیک بود و این کار زمینه را مهیا میکرد تا سرعت روز افزون پروسه ی اذیت یهودان را از چشمان جهانیان پنهان گردد. مگر بعد از بازی ها وضعیت یهودان جرمنی دیگر هم خطرناک شد.

دفاع جوان یهودی از جود اش عکس العمل جدی را در پی داشت. هرشل گرنیشپان یک جوان 17 ساله ی یهود پوندی بود که در جرمنی بزرگ شده بود. او در نومبر 1938م. یک مقام جرمنی را به گلوله بست. گرنیشپان به این خشمگین بود که جرمنی ها در میان ده هزار خانواده ی یهودی دیگر خانواده ی او را نیز از جرمنی اخراج و به پولند فرستاده بود. در اوایل پولند این یهودان را در خود جای داده بود ولی بعد ها مرز خود را بر رخ آنها بست. خانواده ی گرنیشپان در زمستان نومبر سرد در میان مرز در اردوگاه کار های اجباری مجبور به سکونت گردید. گرنیشپان به پولیس نوشت: " یهودیت جرم نیست. من سگ نیستم. من حق زندگی دارم و دیگر یهودان نیز حق زندگی بر این زمین را دارند. با من در هر جا به مانند یک حیوان رفتار شده است."

دو روز بعد آن مقام زخمی جرمنی، حیات خود را از دست داد و به اشاره ی هیتلر و مشاورین اش در تمام جرمنی حملات بر یهودان آغاز یافت. اعضای (اس.آ) صدها عبادتگاه یهودان را چور و به آنها آتش افروختند. بیش از هفت هزار دوکان یهودان چور و بیشتر آرامگاه های آنها تخریب گردیدند.

تلفات انسانی هم بیشتر شد. صرف در 48 ساعت پولیس راپور 36 کشته و 36 زخمی از یهودان را داد. بسیاری از یهودان دیگر خودکشی کردند. تقریباً 30 هزار یهودی گرفتار و به زور به اردوگاه کارهای اجباری فرستاده شدند.

در چند هفته حدود 400 یهودی کشته شدند. در همین ماه صدها نفر زندگی خود را از دست دادند. از خاطر خرابی و ضدیت ها؛ شکستن شیشه های دکاکین و موتر ها که شاهراه را پوشیده بود، آن شب را شب "کریستال" نامیده شد. بعد از این شب ترسناک، اکثر یهودان جرمنی را ترک کردند. هیتلر وانمود میکرد که این همه از خاطر قهر و خشم بوجود آمده اند، مگر در حقیقت او از قبل از همه چیز آگاه و خود اش طرح کرده بود.

در عین حال هیتلر پروسه‌ی تصرف دوباره‌ی مناطق کوچک را سرعت بخشید و همیشه همین را میگفت که این آخرین تلاش‌های توسعه‌ی کشور خواهد بود. اکثر رهبران اروپا از این وضعیت راضی نبودند، مگر مجبور به تعهد‌های هیتلر باور داشته باشند. خطرات جنگ جهانی اول هنوز به یاد مردم بود و آنها نمیخواستند که یکبار دیگر چنین یک جنگ بزرگ به میان بیاید.

علاوه بر تقویت قوای نظامی جرمنی، هیتلر تعداد نظامیان خود را زیاد نشان داد تا کشور‌های دیگر را با آن بترساند. او مهمانان‌های خارجی را در میدانهای نظامی می‌گشتاند و آن طیارات را به آنها نشان میداد که قابلیت حمل بمب را نیز داشتند.

در حقیقت او تعداد طیارات را به همان اندازه زیاد نشان میداد به همانطور که هیتلر سایر کشورها را با تعداد نظامیان فرضی خود میترساند. همان اندازه دامنه‌ی فتوحات خود بسوی پولند را نیز گسترانیده بود. فرانسه و بریتانیای کبیر تعهد کردند که در هنگام حمله بر پولند، در کنار آن (کشور) استاد شوند، مگر هیتلر به آنها باور نداشت که بر تعهدات خود عمل می‌نمایند.

در جولای 1929م. دو دیکتاتور جهان- هیتلر و رهبر اتحاد شوروی ژوزف ستالین- یک پیمان امضا کردند. هرچند هیتلر از خاطر کمونسیت بودن روسیه از آن نفرت داشت مگر میدانست که برای کامیابی بر اروپا داشتن پیمان موقت با ستالین مهم است. جرمنی میخواست با استفاده از این پیمان تا زمانی که با کشور‌های جنوبی در جنگ است، در حوزه‌ی کشور‌های غربی با روسیه شامل جنگ نگردد.

ستالین بر اساس یک پیمان پنهان تعهد کرد که در هنگام حمله‌ی هیتلر بر پولند مشکل ایجاد نمیکند. در بدل آن جرمنی نیم پولند را به روسیه میگذاشت. هنگامی که این پیمان امضا شد، هیتلر برای تصرف پولند درخواست. هیتلر بسیار زود می‌فهمید که بریتانیای کبیر و فرانسه به وعده‌های خود وفا میکنند و در کمک به پولند به عنوان قربانی جدید جنگ خواهند بود یا خیر.



میدان ورزشی تخریب شده در از جنگ در برلین. یک سرباز آمریکایی در میدان دیده میشود.

فصل هشتم

جنگ با جهان

تا سال 1939 م. سیاستمداران جهان میپذیرفتند که هیتلر مصروف تصرف مناطق آنها میباشد، مناطقی که در زمان پیمان وارسا از دست داده بود. هرچند در هفته ی اول سپتامبر 1939 م. جرمنی بر پولند حمله کرد و این تلاش اش از هم پاشیده شد، مگر هیتلر پیهم سعی میکرد که تهداب امپراتوری جدید را بگذارد و بریتانیای کبیر و فرانسه تلاش داشتند که او را از این سعی اش بازگردانند.

جنگ جهانی دوم آغاز شد



بنام (بلیتتر کریک) سریع مانند برق جرمنی زمینه ی حمله را فراهم کرد تا بسیار زود پولند را تحت تسلط خود درآورد. قابل تعجب بود که نیروهای جرمنی توانستند در کمتر از یک ماه تمام پولند را تصرف کنند. هیتلر در پولند موفقیت خود در را با حمله بر کشور های ناروی، دنمارک، بلجیم، لوگزامبورک و هالند جشن گرفت. در جون سال 1940 م. فرانسه هم از سوی جرمنی تصرف شد.

در حالی که جرمنی ها اروپا را یکی پی دیگر اشغال میکردند، هیتلر آرام در خانه ی خود بود. تا ناوخت بیدار میبود، فیلم تماشا میکرد و با دوستان اش مزاح میکرد. اکثر اوقات تا سه بامداد بیدار میماند و بعد از ظهر خواب میشد.

او در کشور های اشغال شده هم به اذیت یهودان ادامه داد. از یهودان خواسته شده بود تا نشانه ی خاص یهودیت را در لباس خود داشته باشند طوریکه - ستاره ی داوود که در بین آن کلمه ی یهود نوشته شده باشد، بدوزند. پولیس و

عساکر جرمنی در پولند به یهودان امر کردند که خانه های خود را رها و به مناطق (گتو) کوچ کنند. از باعث ازدحام ساکنین خانه های این منطقه، امراض به سرعت در حال گسترش بودند. هزاران یهودی که قبل از این از کم قوتی ضعیف شده بودند، جانهایشان را از دست دادند.

زندگی یهودان بزودی در بحران قرار گرفت. هیتلر از شبکه های اردوگاه ها، کارهای اجباری استفاده میکرد تا مردمی را که به گفته ی او به نسبت آریایی نژادها پست ترین مردم بودند، ظلم نماید و آنها را بکشد. او اول یهودان جرمنی، معلولین، مردان زن مرده، و بیکاران را هدف گرفت بعد یهودان تمام کشور های دیگر.

نشان آشکار کردن یهود

شهروندانی که از سوی جرمنی گرفتار شده بودند، درشامل این اشخاص بودند. مگر هیتلر بسیار زود درک کرد که بسیاری از کشور ها ارزش این را ندارند که مزاحمت امپراتوری او را بکنند و حصار آنها را برگردانند. هیتلر در همین زمان از سوی جنوب با مشکلات مواجه شد.

هنگامی که در 1940 م. فرانسه سقوط کرد، هیتلر امید داشت که بریتانیا با جرمنی صلح خواهد کرد، مگر بریتانیای کبیر با وصف اینکه هیچ کشور حامی نداشت، به جنگ دوام داد.

هیتلر چنان پلان ساخته بود که از راه جنوب بر بریتانیای کبیر حمله نماید. او طوری شمرده بود که قوای هوایی بریتانیا قبل از اینکه عساکر اش از بحر بگذرد، از هم خواهد پاشید. در جنوری 1940 م. جنگ با بریتانیا آغاز گردید. قوای هوایی جرمنی بر قوای هوایی بریتانیا بهتر بود، مگر سیستم دفاعی قوای هوایی بریتانیا قوی بود. سیستم رادار قوای هوایی جرمنی قوای هوایی بریتانیا را تهدید میکرد، ولی بریتانیا برای دفاع این حملات آمادگی کامل داشت. هیتلر در ماه می 1941 م. از حملات هوایی بر بریتانیا دست کشید. او هیچگاه هم این توانایی را نداشت که حملات زمینی را آغاز نماید.



هیتلر با سگ سیاه خود

در 22 جون جرمنی در حمله بر اتحاد شوروی، ستالین را از پا انداخت. هیتلر هیچگاه به تعهدات سابق اش متعهد نبود که بر این کشور بزرگ حمله نخواهد کرد. او در میان جرمنی نقشه ی کشور خود را کشیده بود و برای بدست آوردن زمین های غلات و منابع نفتی روسیه لحظه شماری میکرد.

هیتلر امید داشت که روسیه هم مانند کشور های دیگر بسیار زود سقوط خواهد کرد، ولی خود اش با نتایج بد روبرو گردید. کشوری که با ترفند با آن پیمان بست، اینگاه آهسته آهسته برضد رژیم نازی بلند شد. ارتش جرمنی چنین فکر میکرد که قبل از زمستان سرد روسیه سقوط و جنگ خاتمه خواهد یافت، مگر از باعث به طول انجامیدن جنگ بالای آن زمستان روسیه آمد. هزاران عسکر جرمنی از خاطر عدم داشتن تدارکات زمستان سرد، مردند.

هیتلر دیکتاتور بریتانیا (بنتو موسولینی) را سبب این مشکل جرمنی در روسیه میدانست. قرار بود که حملات بر اتحاد شوروی یک ماه قبل آغاز شود، مگر بنابر ضرورتی که هیتلر باید مشکل جنگ یونان با ایتالیا را حل کند، بنا این حمله به تعویق افتید. چیزیکه در نقشه ی حمله هیتلر نبود.



هیتلر و بنتو موسولینی،
جرمنی جون 1940

هیتلر قوت اتحاد شوروی و انگلستان را کم می‌شمرد. هنوز زمان زیادی نگذشته بود که ایالات متحده ی امریکاه هم درست حمایت



نکرد. تقریباً در زمستان 1940 با جاپان و ایتالیا پیمان سه جانبه امضا کرده بود. بر اساس این پیمان هر سه کشور تعهد کرده بودند که در صورت حمله بر هر کشوری، همدیگر را حمایت میکنند. هنگامیکه جاپان در جزیره ی هاوایی، ایستگاه پرل هاربر را بمبارد کرد، بناً در هفتم دسامبر سال 1941 میلادی ایالات متحده ی امریکاه خود اش دشمن جرمی شد. چهار روز بعد در 11 دسامبر همان سال جرمی با ایالات متحده ی امریکاه اعلان جنگ کرد. اعلان جنگ با ایالات متحده ی امریکاه علاوه بر احترام به پیمان با جاپان، اهداف دیگر هم داشت. هیتلر امیدوار بود که جاپان با این کار تا زمانی که جرمی با اتحاد شوروی مصروف جنگ باشد، امریکاه را مصروف نگه میدارد.

در بهار و تابستان سال 1942م. جرمی جنگ را با اتحاد شوروی آغاز کرد، مگر عساکر اتحاد شوروی قهرمانانه دفاع کردند و زمستان سرد روسیه یکبار دیگر به نفع این کشور تمام شد. در نوامبر سال 1942 م. جرمی ها معلومات دریافتند که ستالینگراد (ولگاگراد فعلی) به دام افتید. با تقاضا های مکرر قوماندان ارتش، هیتلر خشمگین تکرار میکرد که نظامیان اش نباید تسلیم شوند. او باور داشت که ارتش اش میتواند ستالینگراد را دوباره تصرف کند. او فریفته بود. تقریباً از 850 هزار عسکر جرمی، 91 هزار آنها زندانی گشتند.

در سال 1943 م قوای شوروی پیهم بر قوای جرمی غالب میشدند. قوای روسی موفقانه 400 کیلومتر قوای جرمی را عقب راند. هیتلر قبل از این از بریتانیای کبیر شکست خورده بود و این بار از قوای روسی شکست خورد، مگر هنوز هم امید داشت که نیروهای جرمی موفق خواهند شد. او باور داشت که یکروزی بر تمام جهان و به خصوص بر امریکاه حکم خواهد راند. او در سال 1943 م. در یادداشت های شخصی اش نوشت: " نتیجه ی کامیابی همین خواهد بود که در جامعه ی یهود (و) سیاست جهانی، ایالات متحده ی امریکاه برای همیشه نابود شود."

تکمیل شدن پروگرام از بین بردن یهودان از اروپا و ایالات متحده ی امریکاه برای هیتلر به اندازه ی شکست دادن اتحاد شوروی مهم بود، مگر در این میان یکتعداد یهودان قصد داشتند که مقاومت بمایند.



نیرو های "اِس. آ"

فصل نهم

بسوی شکست

در اوایل ما اپریل 1943م. یهودان مرکز پولند (وارسا) چنین سعی آغاز کردند که تمام یهودان را برای انقلاب برضد نازی ها برانگیزند. تقریباً هفت صد یاغیان یهودی با سلاح های دست ساخته ی خود و غنیمت گرفته در مقابل عساکر جرمنی که چهار برابر شان بودند، برخاستند. آنها توانستند چند صد نفر را بکشند و بیشتر از هزار جرمن را زخمی کنند.

در سال 1944م. هیتلر بجای تمرکز بر جنگ قتل عام یهودان را سرعت بخشید. از ماه می تا جون بیشتر از 500 هزار تن از یهودان اتریشی به اردوگاه آشویتس مرگینو فرستاده شدند و بلافاصله بعد از رسیدن به آنجا با گاز مسموم و از بین برده شدند.

هیتلر و مشاوران ارشد او به کشتن میلیونها طفل، زنان و جوانان یهودی افتخار میکردند. هاینریش هیملر قوماندان بی جوره ی آس.آ هیتلر بود. در چهارم اکتبر 1943 م. به قوماندانان آس.آ در سخنرانی اش گفته بود که مسؤولیت سرجنگی با یهودان برعهده ی آنها میباشد زیرا که مردم معمولاً توانایی این کار را ندارند. هیملر به آنها گفته بود: " اینجا اکثریت تان اینرا میدانید که بیشتر از صد جسد چه معنی ... هنگامی که شما قطار های هزار یا پنجمصد جسدی را میسازید چه معنی. این بخشی از افتخارات تاریخ ما است."



افراد کشته شده از اثر فاقگی در اردوگاه های اجباری

نازی ها باور داشتند که عامه کشی یک کار خوب قابل افتخار است. هیتلر برای نسل کشی یا قتل های پلان شده امر شفاهی صادر میکرد و بسیاری اوقات از رموز استفاده میکرد. مثلاً حل مشکلات یهودان.

همیلر که بجا کننده ی این اوامر هیتلر بود این حقیقت را پنهان نمیکرد که در عقب این کارها دست هیتلر است. پروگرام از بین بردن در میان مقامات دولتی یک راز آشکار بود.

در جنوری 1944 م. همیلر در پولند به 250 جنرال بلند رتبه ی جرمنی سخنرانی کرد. او در صحبت های خود گفت؛ چگونه هیتلر به او وظیفه ی کشتن اروپاییان را داده و موضوع یهودان حالا حل شده است. شنوندگان با کف زدن استقبال اش کردند.



زنان کارگر اردوگاه اجباری آسوشویتس

مگر تمام همکاران نزدیک هیتلر با این نقشه ی او موافق نبودند. بعضی ها آهسته آهسته به او پشت میکردند. یکی از دوستان اش که با مخالفین یکجا شد، کنت ملاوس فون آشتاوفنبرک، در اوایل حامی هیتلر و موافق برای تصرف اتریش و چکسلواکیا بود. او حتی با تصرف فرانسه و هالند مخالفت نداشت، مگر هنگامی که در جنگ با اتحاد شوروی عساکر جرمنی تمام مزارع را سوختاندند و افراد ملکی را کشتند بناً از حمایت هیتلر دست برداشت. آن زمان آشتاوفنبرک و یکتعداد افسران به این نتیجه رسیدند که یگانه راه منع کردن هیتلر از این کارها فقط کشتن او است.

چندی بعد از جدا شدن از هیتلر، آشتاوفنبرک با یک بمب از قبل جاسازی شده برخورد کرد و زخم شدید برداشت. او یک چشم، دست راست و دو انگشت دست چپ اش را از دست داد، مگر باز هم زنده ماند. بلافاصله پس برخاستن از بستر بیماری توطئه ی قتل فوهرر یعنی هیتلر را ساخت.

در بیستم جولای 1944 م. آشتاوفنبرک در یک جلسه ی گزارش دهی نظامی به هیتلر اشتراک و بمب جابجا شده در بکس دستی اش را نیز با خود به اتاق جلسه برد. به یک بهانه خود اش بیرون شده و بکس اش را نزدیک به هیتلر گذاشت. کمی بعد از خارج شدن او، بمب انفجار کرد مگر هیتلر زخم سطحی برداشت و از حمله جان سالم بدر برد. کسی آن بکس دستی را در زیر میز داخل جلو برده بود و در هنگام انفجار از تلفات زیاد جلوگیری گردید.

هنگامی که هیتلر دانست که دیگر نمیتواند به افسران نظامی اش باور کند، در خزان سال 1944م. بیماری بیخوابی هیتلر که از قبل به آن گرفتار بود بیشتر گردید. درد های ی معده و سر باعث میشدند که نتواند به آرامی بخوابد. حافظه اش نیز از بیخوابی ضعیف شده. روزگاری که تمام جزئیات یک سند را با یک نظاره به یاد میسپرد، حالا بخاطر سپردن نامهای عادی برایش مشکل شده بود. برای رهایی از این بیماری رو به داکتران آورد و آنها برای رهایی از بیخوابی برای او مصرف کوکائین را تجویز کردند. دوايي را که بخاطر درد معده اش استفاده میکرد، یکمقدار ستریکنین و آتروپین نیز داشت که عملاً او را مسموم و وضعیت اش را باگذشت هر روز بیشتر میکرد و در اوایل سال 1945م. وضعیت اش از خاطر بیماری و شکست نظامی خراب شد، ولی با این همه هیتلر هنوز هم امید داشت که خوب خواهد شد. هیتلر گفت: " دشمنان ما به جمع کردن تمام نیروی خود هستند تا برای حمله بر ما آماده گردند. تا که نفسم در قفس باشد، بازنده نیستم."

یکی از تجاران یهودی که از جرمنی فرار کرده بود، اوتو فرانک بود. در سال 1934م. یکجا با خانواده ی خود به امستردام هالند فرار کرده بود. آنجا کاروبار جدید را شروع کرد. در 1940م. که جرمنی، هالند را تصرف کرد، خانواده ی فرانک هم زندگی پنهان را آغاز کردند. آنه فرانک دختر 13 ساله ی اوتو فرانک، در مورد آن همه موضوعاتی که در اطراف اش میگذشت، به نوشتن خاطرات پرداخت. اعضای خانواده ی فرانک در سال 1944م. گرفتار شدند و به اردوگاه کارهای اجباری فرستاده شدند و آنه در سال 1945 م. فوت کرد. خاطرات اش در سال 1947م. نشر شد و یکی از کتب دارای بیشتر خواننده ی جهان به حساب می آید. اولین نسخه ی امریکایی اش تحت عنوان "آنه فرانک: خاطرات یک دختر 13 ساله" در سال 1952م. نشر شد.

فصل دهم

مرگ یا زندان

هیتلر در انتظار معجزه بود. او انتظار داشت که دانشمندان و مبتکران جرمنی چنان سلاح قوی ساخته میتوانند که سهم جنگی کشور را به نفع کشور تمام خواهد کرد. یا هم نخست وزیر قدرتمند بریتانیای کبیر- وینستون چرچیل بمیرد یا علاقمندی به مردم اش را از دست بدهد. هرگاه این رهبر کشور های همصدا دست از جنگ میکشید، جرمنی احتمالاً برنده شده بود.

هیتلر در برلین در مغاک در پناهگاه اش بود و در انتظار شنیدن نتایج جنگ بود. او قلب اش را به یک معجزه بسته بود. هیتلر در پناهگاه اش برای نتایج جنگ متحیر بود. او که ظاهراً ورخطا و آشفته بود به قوای خارجی اش که دیگر وجود نداشتند، دستورات میداد. در این میان دشمنان اش از غرب و شرق نزدیک در حال نزدیک شدن به برلین بودند.

از جنوب یکسال قبل در اثر عملیات اورلورد تجاوز از سوی فرانسه شروع شده بود. در ششم جولای 1944م. بیشتر از 150 هزار سرباز کشور های همصدا در سواحل متذکره پیاده گردیدند و در اروپای جنوبی نفوذ نازی ها شکست خورد. در ماه آینده، کشور های

همصدا در طی حملات بی ضرر بسوی جرمنی از طرف فرانسه و بلجیم غربی راه را کوتاه کردند.



جسد هیتلر بعد از خودکشی

بالاخره به هیتلر دیگر جای شک باقی نمانده بود که جرمنی در جنگ حاضر شکست خورده است. او عیب را بر قوماندانان اش انداخت که در میدان جنگ تمام کار را خراب کرده اند. هرکسی که صدای عقب نشینی را بلند میکرد، عصبانی میشد و میگفت: "قوا ام با من خیانت کرده اند. جنرالان ام دیگر بدرد نمیخورند."

در 28 اپریل 1945م. هیتلر خبر شد که هیملر برای تسلیم شدن در حال مذاکره با کشورهای همصدا میباشد. او این معلومات را با سینه ی سرد خواند و گفت که هیملر خائن است. هیتلر امیدوار بود که این جنگ چگونه پایان خواهد یافت. او زندانی مرگ را بجای زندانی شدن توسط نیرو های اتحاد شوروی ترجیح داد. فیصله کرد که زنده گرفتار نگردد و اگر ضرورت شد خودکشی خواهد کرد.

تا نیم شب در مغاک در پناهگاه اش آرمان اوا براون را پوره و با او ازدواج کرد. هیتلر دریشی نظامی اش را پوشیده بود مگر او (اوا براون) لباس های ابریشمی بر تن داشت. مگر عمر این ازدواج بسیار کوتاه بود.



هیتلر و اوا براون

چند مدتی بعد در 30 ام اپریل ساعت 3:30 بعد از ظهر هیتلر و اوا براون در مغاک به اتاق خود رفتند. اوا در آنجا با خوردن زهر خودکشی کرد. هیتلر کپسول زهر را زیر دندانهایش شکستاند و در حین حال خود را به گلوله بست.



آدولف هیتلر مرد. قبل از مرگ در وصیتنامه اش جزئیات تمام موضوعات را تشریح کرده بود که با جسد او و اوا چه شود؟ او نوشته بود:

”خانم ام و من برای رهایی از شرم شکست، مرگ را ترجیح میدهیم. ... وصیت ما این است که اجساد ما دفعتاً سوزانده شوند.“

طرفداران اش شروع به تلاش کردند که آخرین وصیت اش را پوره نمایند. آنها اجساد هیتلر و اوا را پس از بیرون کشیدن از پناهگاه شان به باغ برده و با پاشیدن تیل بنزین، آنها را سوختاندند.

بعد از خاموش شدن شعله های آتش، خاکستر اجساد آنها را جمع کردند و در یک کنده ی ایجاد شده از باعث بمبار دفن کردند.



محل دفن خاکستر هیتلر

هنگامیکه در ماه می سال 1945م. عساکر اتحاد شوروی به محل فرماندهی هیتلر رسیدند دریافتند که او خودکشی کرده است. گئورگی ژوکوف قوماندان عساکر اتحاد شوروی گفت: " هیتلر مانند مار مرد. او خود را به گلوله بست و آنها جسد اش را بخاک سپرده بودند. من جسد کاملاً سوخته ی او را پیدا کردم."

هیتلر و خانم تنها افرادی بودند که خودشی کردند. یک چند مدت قبل در ماه اپریل هیتلر وزیر اطلاعات و فرهنگ باوفای خود جوزف گوبلز و خانواده اش را احضار کرده بود. ماگدا خانم گوبلز میدانست که دیگر هیچگاه برنخواهد گشت و به خدمتگار خود امر کرده بود که تمام وسایل خانه را جمع کند. ماگدا تصمیم خود را از شش فرزند خود پنهان کرد.

جوزف گوبلز با هیتلر محبت داشت و او به عنوان مشاور طرفداران از خودکشی هم انکار نکرد. گوبلز و ماگدا در خانه ی خود اول شش فرزند خود را مسموم کردند. روز بعد گوبلز به یک نازی امر کرد که او و خانم اش را به گلوله ببندد و ان فرد نیز همین کار را کرد.



وزیر اطلاعات جوزف گوبلز و خانم اش ماگدا با شش فرزند خود هیلگا، هیلد گارد، هیلموت، هیدویگ، هولدداین و هیدروین، 1942م.

در هشتم ماه می 1945 م. جرمنی بدون کدام قید و شرط تسلیم شد و در اروپا جنگ جهان دوم به پایان رسید. قوای کشور های همصدا بعد از مرگ هیتلر تمام زندانیان اردوگاه های اجباری را رها و تمام اعمال وحشت انگیزی را که هیتلر انجام داده بود، به جهانیان روشن ساختند.

تنها در اردوگاه کارهای اجباری دخانو تقریباً 32 هزار زندانی بود که سو تغذی شده بودند، از سوی قوای کشور های همصدا رها شدند. این نیروها بیشتر از سه هزار جسد را نیز یافتند. تقریباً 4000 نفر شدیداً مریض بودند و از این میان دوهزار نفر بعداً فوت کردند. هنگامی که تمام معلومات نشر شد، مردم هم در مورد نحوه ی رفتار انجام شده با زندانیان در اردوگاه های کارهای اجباری بیشتر دانستند.



افراد از بین رفته در اردوگاه های اجباری

هیتلر بطور وحشتناک به هدف خود که از بین بردن یهودان اروپا بود، نزدیک شده بود. در جنگ جهانی دوم تقریباً دو سوم یهودان اروپا کشته شدند.

دیکتاتور آلمان نازی مرد، مگر خاطرات ظلم و استبداد رژیم تا امروز زنده است. بسیاری ها کوشیدند تا زخمهایی را که هیتلر ایجاد کرد، درمان نمایند. یک گروه دیگر سعی کردند که نسل های آینده را از این اعمال وحشتناک آگاه و به هیچکس اجازه نمیدهند که یکبار دیگر چنین حوادث را تکرار نماید.



اطفال زندانی در اردوگاه های کارهای اجباری که با آمدن عساکر کشورهای همصدا، خوشحالی میکنند

هیتلر میخواست تمام یهودان جهان را از بین ببرد. او تحت عنوان (حل نهایی مشکلات یهودان) طرح خود را ساخته بود که امروز آنرا هلوکاست (قتل عالم) می نامند. تقریباً شش میلیون طفل، زنان و جوانان بر اساس این طرح هیتلر کشته شدند. علاوه بر این، تقریباً 250 تن از کولیها، نه هزار همجنس باز و بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی در زمان رژیم هیتلر کشته شدند.

در دهه 1930 میلادی هیتلر یک چهره ی مشهور بود. مجله ی تایم در سال 1938 م. او را بنام شخصیت برتر سال یاد کرد. میلیونها جرمنی از او پیروی میکردند و میلیونها علاقمند در جهان داشت. در سال 1940 م. او مسؤول قتل میلیونها انسان شناخته شد. با اینکه میلیونها جرمنی او را اطاعت میکردند، مگر از خاطر این قتل عام به همین تعداد نفر از او نفرت داشتند. او یک چهره ی شناخته شده ی تاریخ بود و است.

زندگی آدولف هیتلر

سالهای 1900م.

- 1829م.: در بیستم اپریل در اتریش در براونام به دنیا آمد.
- 1896م.: برگزاری مسابقات المپیک برای اولین بار در تاریخ در اتن مرکز ایتالیا.
- 1903م.: فوت آلوینس پدر هیتلر در ماه جون .
- 1903م.: پرواز موفقانه ی برادران اوریل و ویلبرایت با طیاره ی موتور دار.
- 1905م.: در شانزده سالگی از مکتب اخراج گردید.

سالهای 1910 میلادی

- 1907م.: ناکام شدن در آزمون ورودی به دانشکده ی هنرهای زیبا در وین. وفات یافتن مادر اش "کلارا" در ماه دسمبر همین سال.
- 1908م.: ناکامی بار دوم در آزمون دانشگاه هنر.
- 1909م.: تاسیس انجمن سرتاسری رنگه پوستان (NAACP).
- 1910م.: زندگی روی جاده ای، رفتن به پناه گاه های افراد مجرد، نقاشی کردن برای فروختن.
- 1913م.: استفاده ی استاندارد هنری فورد از خط مونتاژ برای تولید موتر.
- 1914م.: در هنگام جنگ جهانی اول، آماده شدن داوطلبانه برای خدمت در ارتش جرمنی.

سالهای 1915 میلادی

- 1916م.: بخش نظریه ی نسبیت فزیکدان متولد جرمنی- البرت انشتین.
- 1920م.: زنان امریکه حق رای دادن در انتخابات را بدست آوردند.
- 1920م.: ترک ارتش در ماه مارچ و همکاری برای ساختن حزب نازی .
- 1921م.: پیشنهاد بدست آوردن چوکی رهبری حزب نازی و بدست آوردن قدرت نا محدود.
- 1922م.: هاروارد کارتر گورتوت باستان شناس بریتانوی، عنخ آمون را کشف میکند.
- 1923م.: ناکامی نقشه ی گرفتن حکومت آلمان، محاکمه و زندانی میگردد.
- 1923م.: جنگ داخلی ایرلند به پایان میرسد.
- 1924م.: آغاز نوشتن کتاب "نبرد من" و رهایی از زندان.
- 1926م.: وفات کلود مونه و ماری گست دو نقاش مشهور امپرسیونیست.
- 1929م.: سقوط بازار اسهام ایالات متحده ی امریکه . رکود اقتصادی بر اقتصاد تمام جهان تاثیر منفی گذاشت.

سالهای 1935 میلادی

- 1933م.: به عنوان صدراعظم جرمنی انتخاب میگردد.
- 1939م.: صدور حکم حمله ی نیروهای جرمنی بر پولند. جنگ جرمنی با فرانسه و بریتانیای کبیر. آغاز جنگ جهانی دوم.

1939م: فرانسسکو فرانکو دیکتاتور اسپانیا، مادرید را فتح میکند و به این ترتیب جنگ های داخلی اسپانیا پایان میابد.

سالهای 1940 میلادی

1940م: صدور حکم تصرف کشورهای دانمارک، هلند، بلژیم، لوگزامبورگ، ناروی و فرانسه.

1941م: کشتن غیر آریایی ها، حمله بر اتحاد شوروی و اعلان جنگ با ایالات متحده ی امریکاه.

1941م: بم افکن های جاپانیدر هفتم دسمبر بر هاربر حمله میکنند و ایالات متحده ی امریکاه شامل جنگ جهانی دوم میگردد.

1942م: کشتن مردم با گاز زهری در اردوگاه های کارهای اجباری.

1942م: امریکاه یی های دارنده ی تابعیت جاپان به سزای بیوفایی به اردوگاه های کارهای اجباری فرستاده میشوند.

1942م: جان بسلامت بردن (هیتلر) در ماه جولای از یک حمله.

1944م: با نام مستعار دی، دی آغاز عملیات اورلورد که تقریباً 155 هزار سرباز کشور های همصدا در فرانسه در سواحل نورماندی پیاده شدند.

1945م: ازدواج با ایوا براون؛ و خودکشی هر دو در برلین در پناه گاه شان.

1945م: ایالات متحده ی امریکاه بر ناکاساکی و هیروشیما جاپان، بمب اتمی پرتاب میکند. جنگ دوم جهانی پایان میابد.

تاریخ تولد: بیستم اپریل 1889 میلادی.

نام پدر: آلویس هیتلر (1837-1903 میلادی).

نام مادر: کلارا هیتلر (1860-1907 میلادی).

خواهر و برادر: ادموند (1894-1900 میلادی) و پائولا (1896-1960 میلادی).

خانم: اوا براون (1912-1945 میلادی).

تاریخ ازدواج: 28 اپریل 1945 میلادی فقط برای دو روز.

تاریخ وفات: سی ام اپریل 1945 میلادی.

محل دفن: جسد اش اول در برلین سوختانده میشود و بعد خاکستر آن در مغاک که از اثر اصابت بمب ایجاد شده بود انداخته شد و بعد برای بار دوم برایش قبر ساخته شد، از آن هم بیرون آورده میشود، سوختانده و خاکستر اش بر باد میگردد.

مأخذ و منابع

فصل اول

1. Duff hart- Davis, Hitler's Games: the 1936 Olympics, New York: Harper & Row, 1986, p, 47.
2. Ibid, p, 177.
3. Ibid.
4. William L. Shirer, Berlin Diary: The Journal of foreign Correspondent, 1934-1941, New York: A.A. Knopf, 1941, p. 65.
5. Wikipedia
6. English Persian dictionary
7. Tahlilgaran.org
8. Pashto offline dictionary

برای ترجمه ی اکثر متون از گزینه های ششم، هفتم و هشتم استفاده شده است.

فصل دوم

9. Ian Kershaw. Hitler, 1889-1936: Hubris. New York: W.W. Norton, 1989, p. 13.
10. Adolf Hitler. Mein Kampf. Boston: Houghton Mifflin Company, 1971, p. 8.
11. Ibid, p. 10.
12. Ibid.

فصل سوم

13. Ibid, p. 18.
14. Ibid, p. 28.
15. Ibid, p. 125.

فصل چهارم

16. Ibid, p. 163.
17. Ibid, p. 161.
18. Werner Jochman (ed). Monologe im Führer Hauptquartier 1941-1944 (trans. Harlod Marcuse). Hamburg: A. Knaus, 1980, p. 71.
19. Eberhard Jackel, and Axel Kuhn, Hitler: Samtliche Aufzeichnungen 1905-1924 (trans. Harlod Marcuse). Stuttgart CVA, 1980, p. 69.
20. Aton Joachimsthaler. Adolf Hitler, 1880-1920: Korrektur einer Biographie (trans. Harlod Marcuse). Munich Herbig 1989, p. 127.

فصل پنجم

21. Mein Kampf, p. 206.
22. Hitler, 1889-1936: Hubris, p. 124.
23. John Toland. Adolf Hitler. Volume 1. Garden City .N. Y: Double day, 1976, p. 92.
24. Mein Kampf, p. 220.
25. Adolf Hitler (Toland) Volume 1, p. 134.
26. Ibid.
27. Ibid, p. 134-235.
28. Ibid, p. 166.
29. Ibid, p. 190.
30. Ibid, p. 191.

فصل ششم

31. Ibid,p.210.

32. Joshus Rubenstein. Adolf Hitler. New York: Franklin Watts. 1982,p,51.

فصل هفتم

33. Jan Kershaw. The “Hitler Myth”: image and reality in the Reich. Oxford university press, 1987,p,208.

34. Adolf Hitler(Toland) Volume 1,p,408.

35. John Tolland. Adolf Hitler. Volume 2 Garden City, N.Y:Double day,1976,p.588-589.

فصل هشتم

36. Ibid,p.876.

فصل نهم

37. “Himmler’s October4, 1943,posed Speech ‘[Extermination](#)’ “ the Nizkoer project, 29 Nov.2005.

38. Adolf Hitler(Toland).Volume 2,p.958.

فصل دهم

39. Ibid,p.983.

40. Ibid,p.997.

41. Nikita Khrushchev. Khrushchev Remembers. Boston: Little,Brown,1970,p.219.